



گفتگو با رحمان حسین زاده مذهب جزو انتگره نظم سرمایه و نگ بشارت

بی خدایان - شما گفته و نوشته اید که "مذهب ننگ بشریت است"، چرا؟
رحمان حسین زاده : به این دلیل ساده که مذهب خرافه است. ابزار تحقیر و اسارت انسان است. چون زشتترین میراث عصر بدویت و جاهلیت انسان، میراث دوران عجز انسان از توضیح فلسفه وجودی خود و طبیعت و دنیای پیرامونش، و وصله ناجور و سیاه بر جامعه انسانی است. آیا تداوم این خرافه و این وسیله حنارت و اسارت انسان در دنیای امروز ننگ بشریت نیست؟ برای بشریتی که بر خلاف
بقیه در صفحه ۵

بگویند این جنبش فاشیستی جدیدی که دارد سر بلند میکند عاقبتش این خواهد بود و این جنایات را به بار میآورد و باید جلوی آن ایستاد. الان ما داریم با اسلام به همین ترتیب روبرو میشویم. مواضع ضد مذهبی ما به جای خود محفوظ. خیلی ها در جهان آتئیست هستند و نقش افیونی مذهب و نقش سرکوبگر مذهب را میشناسند. ولی در مقابل این جنبش مشخصا دست راستی، فعال، آدمکش و نسل کشی که تحت پرچم اسلام در خاورمیانه و ایران به فعالیت مشغول است و الان کمابیش ابعادی بین المللی پیدا کرده، باید مردم این دنیا امروز بلند شوند و قد علم کنند. این بختی است که روی بخش زیادی از جمعیت جهان افتاده و مردم زیادی دارند به خاطر آن بدبخت میشوند. به این معنی ما قطعنامه تصویب کردیم. علاوه بر سیاستهای افشاگرانه و آگاهگرانه که در قبال مذهب به طور کلی داریم، اکنون در قبال اسلام بعنوان یک جنبش سیاسی، یک جنبش قرن بیستمی و یک جنبش ارتجاعی امروزی که ضد کمونیست است، ضد سوسیالیسم است، ضد آزادی، ضد زن و ضد مدرنیسم است و حتی ضد شادی است و به شدت نژادپرست است احتیاج به یک موضع سیاسی و عملی ویژه داریم. این قطعنامه خودش را میخواهد. این جنبش سیاسی ارتجاعی یک برخورد سیاسی میخواهد.

رادیو همبستگی: در ادبیات حزب به اصطلاح اسلام سیاسی برمخوریم. منظور از اسلام سیاسی چیست؟ آیا منظور همان فاندائلیسم و
بقیه در صفحه ۲

کمونیستها با مذهب، افشاگری آنها از مذهب و تلاششان برای ایجاد یک جامعه غیرمذهبی، به قول شما یک امر هویتی و قدیم برای کمونیست هاست. منتهی پدیده دیگری که در این ۲۰-۲۵ سال اخیر شاهدش بوده ایم، پیدایش و رشد چشمگیر جنبشهای سیاسی است که تحت پرچم اسلام خود را سازمان داده اند. یک سلسله حرکات فوق العاده دست راستی، ضد بشری، خشن و انسان ستیز در شمال آفریقا، خاورمیانه و امروز در همه کشورهایی که به اصطلاح دین رسمی شان اسلام است، و یا اقلیتهای بزرگ مسلمان دارند، جریان دارد. عملکرد اینها در درجه اول بصورت ضدیت با آزادی زنان، با حقوق مدنی زن، با آزادی ابراز وجود انسانها در زمینه های فرهنگی و شخصی، پیاده کردن قوانین و سنتهای وحشیانه علیه آدمها، حتی کشتار، سر بریدن، قتل عام انسانها از کودکان خردسال تا پیران است. در الجزایر شبی و روزی نیست که اینها عده ای را بقتل نرسانند. در ایران فکر نمیکنم هیچ شونده شما احتیاج به یادآوری داشته باشد که اینها با مردم این مملکت چه کرده اند. طالبان در افغانستان را میبینیم. خشونت جزء تعریف اینهاست و بی اعتنائی شان به حرمت انسان، دشمنی شان با خوشی انسان، ضدیتشان با هر جامعه آسوده و هر فعل انفعال آزادانه انسانها چیز کاملاً مشهودی است.

این یک جنبش است مثل فاشیسم برای مثال. ناسیونالیسم و راسیسم هم گرایشهای قدیمی تری هستند. اما وقتی بر مبنای اینها فاشیسم عروج میکند، یک عده باید اطلاعیه بدهند و



منصور حکمت

ایران صحنه هجوم عظیم ضد اسلامی مردم خواهد بود

رادیو همبستگی:

قبل از هر چیز برای ما بگویند لزوم تصویب قراری از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری درباره تشدید مبارزه با جریانات و حرکات اسلامی از کجا ناشی میشود؟ زیرا همه حزب کمونیست را بعنوان یک جریان ضد مذهبی میشناسند و مبارزه علیه جریانات اسلامی هم در این چند سال یکی از مشخصات حزب کمونیست کارگری ایران بوده است. آیا این کافی نیست؟

منصور حکمت:

اینجا ما داریم راجع به یک موضوع متفاوت صحبت میکنیم. مخالفت

قدرت مافیای مذهب و رشد بی دینی مردم

۲۰۰۱ تا حدودی افشا و آشکار شده است. مذهب یهود و دولت مذهبی - قومی اسرائیل با سرکوب بی وقفه فلسطینی ها و اشغالیهای مکرر و وحشیانه زیر ضربات انتقاد و فشار افکار عمومی جهان قرار گرفته است. هر یک از سه دین فوق بدلائل ویژه و جداگانه زیر فشار و بحران هستند و پیروان آنها یکباره با انتقاد و مصاف روبرو شده اند.
بقیه در صفحه ۶

سال گذشته سال بدی برای سران و روسای ادیان و ماههای ناراحتی برای پیروان سه دین رسمی جهان بود. سه دین رسمی در جهان امروز یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام در بحران، بی آبرویی و فساد بسر می برند. سران شاهزاده مانند کلیسای کاتولیک بطور فزاینده ای مشغول لاپوشانی افتضاحات و جنایات کشیش های تحت مسئولیت خود نسبت به کودکان هستند. اسلام و تروریسم اسلامی بعد از ۱۱ سپتامبر



اعظم کم گویان

ماهنامه بی خدایان
سردبیر :

اعظم کم گویان

azam_kamguian@yahoo.com

دستیار سردبیر :

بابک یزدی

babakyazdi@yahoo.com

سایت

www.bikhodayan.com

نیادگرایی است؟ اگر نه، تفاوت در چیست؟

منصور حکمت: اسلام سیاسی

لزوما بنیادگرایی نیست. البته نویسنده‌های مختلف ممکن است این عبارت را به معانی نسبتاً متفاوتی بکار ببرند. ولی اشاره ما به همان است که گفتم، یعنی همین جنبشهای سیاسی که تحت پرچم اسلام برای ایجاد نوعی جامعه اسلامی تلاش میکند. از انقلاب ۵۷ ایران به بعد، ضد انقلاب اسلامی که انقلاب را سرکوب کرد و جمهوری اسلامی را سر کار آورد یکی از نخستین جلوه‌های حرکت این اسلام سیاسی در این دور جدیدش بود. در ابتدای قرن بیست هم هنگامی که مردم مستعمرات به موقعیت تحت سلطه و نامطلوب خود واقف میشدند و زمزمه های ضد استعماری بالا میگرفت، پان اسلامیسیم و اندیشه اسلامی هم به عنوان مبنای حکومت و مبنای نوعی دولت در شرق سابق مطرح شد. منتها جنبشهای مدرنیستی و پارلمنتاریستی و لیبرالی آن موقع قویتر از این حرفها بودند. ناسیونالیسم قویتر بود و کشورهای خاورمیانه به راه جوامع اسلامی نرفتند. آن جنبش اسلامی یک پدیده مستقلی بود و متعلق به دوران دیگری. دوران زیر سوال رفتن فنودالیسم و سلطه استعمار در آن جوامع. ولی اسلام سیاسی دوره ما بعنوان یک پدیده جدید و جنگ سردی شکل گرفت. یک نیروی دست راستی، ضد چپ، ضد کمونیست و به درجه ای ضد غرب. این جریانی است که در رقابت با غرب بر سر ثروتها و قدرتی که در خاورمیانه و شمال آفریقا نهفته است، پدیدار شده است. دولت را میخواهد. یک ایدئولوژی دیگر است برای حاکمیت و سهم طلبی بخشهایی از بورژوازی این کشورها. و این پدیده جدیدی است به این معنی که در سه دهه آخر قرن بیست احزاب سیاسی جدید دست راستی‌ای به وجود آمده اند و اینها هدفشان نوعی جامعه اسلامی است. اسلام به طور سنتی چه در تسنن و چه در تشیع همیشه این رابطه را با دولت نداشته است. قلمرو دولت معمولاً به عنوان یک قلمرو حمایت شده توسط دین که در عین حال سرویس و خدمات به دین میدهد، شناخته شده. خلیفه و امام یک طرف و سلطان و شاه طرف دیگر بودند و این سلطان و شاه مهر تاییدشان را از مراجع دینی میگرفتند، محیط را برای گرفتن خس و زکات و اجرای فقه اسلامی فراهم میکردند و

خودشان شمشیر اسلام بودند. ولی خود حاکم ممکن بود مسلمان غیوری نباشد و معمولاً مقامی در سلسله مراتب دینی نداشت. حکومت یا دولت، ارتش، نیروهای قهریه دست سلاطین بودند که به یک سازشی با سلسله مراتب دینی رسیده بودند. اسلام سیاسی که ما از آن حرف میزنیم یک نوع ایدئولوژی متفاوتی را مطرح میکند و آن اینکه، حکومت، دولت میتواند اسلام باشد به همین معنی که برای مثال در ایران پیاده شد. در عربستان سعودی حکومت اسلامی نیست، اسلام حاکم است ولی حکومت دست قبیله معینی است که شمشیرش را در خدمت اسلام قرار داده و با هم میخورند. این اسلام سیاسی، به این معنی با اسلام به معنی همیشگی‌اش، که واضح است در همه جوانب زندگی مردم سر میکشد و امر و نهی میکند، فرق دارد. چون مشخصاً میخواهد قلمرو حکومت کردن را بر مبنای ایدئولوژی اسلامی سازمان بدهد و این پدیده به این معنی جدید است. نمیخواهم بگویم مطلقاً جدید در تاریخ قرن بیست، ولی دور جدیدش را ما شاهدیم و واضح است که این پدیده در اواخر قرن بیست همان نقشی را ندارد که در آغاز قرن بیست داشت. بشدت ضد کمونیستی است، ضد کارگری است. حرکتی است در متن رقابت‌های بورژوازی در منطقه و در مقیاس جهانی. پرچمی است که بلند شده برای کسب اقتدار بخشهایی از جامعه که به این میراث کثیف دینی تکیه میکنند. همانطور که گفتم ما با اینها طرف هستیم سواي اینکه با اسلام بطور کلی و با مذهب بطور کلی طرفیم. بعنوان یک عده آدم آزاد اندیش و طرفدار تفکر و انتخاب آزاد انسانها با این جریانات به عنوان یک جریانات دست راستی، خشن و ضد انسانی طرفیم و اسلام سیاسی به این معنی که از آن حرف میزنیم این حرکت‌های معطوف به کسب قدرت را مد نظر دارد.

خودشان شمشیر اسلام بودند. ولی خود حاکم ممکن بود مسلمان غیوری نباشد و معمولاً مقامی در سلسله مراتب دینی نداشت. حکومت یا دولت، ارتش، نیروهای قهریه دست سلاطین بودند که به یک سازشی با سلسله مراتب دینی رسیده بودند. اسلام سیاسی که ما از آن حرف میزنیم یک نوع ایدئولوژی متفاوتی را مطرح میکند و آن اینکه، حکومت، دولت میتواند اسلام باشد به همین معنی که برای مثال در ایران پیاده شد. در عربستان سعودی حکومت اسلامی نیست، اسلام حاکم است ولی حکومت دست قبیله معینی است که شمشیرش را در خدمت اسلام قرار داده و با هم میخورند. این اسلام سیاسی، به این معنی با اسلام به معنی همیشگی‌اش، که واضح است در همه جوانب زندگی مردم سر میکشد و امر و نهی میکند، فرق دارد. چون مشخصاً میخواهد قلمرو حکومت کردن را بر مبنای ایدئولوژی اسلامی سازمان بدهد و این پدیده به این معنی جدید است. نمیخواهم بگویم مطلقاً جدید در تاریخ قرن بیست، ولی دور جدیدش را ما شاهدیم و واضح است که این پدیده در اواخر قرن بیست همان نقشی را ندارد که در آغاز قرن بیست داشت. بشدت ضد کمونیستی است، ضد کارگری است. حرکتی است در متن رقابت‌های بورژوازی در منطقه و در مقیاس جهانی. پرچمی است که بلند شده برای کسب اقتدار بخشهایی از جامعه که به این میراث کثیف دینی تکیه میکنند. همانطور که گفتم ما با اینها طرف هستیم سواي اینکه با اسلام بطور کلی و با مذهب بطور کلی طرفیم. بعنوان یک عده آدم آزاد اندیش و طرفدار تفکر و انتخاب آزاد انسانها با این جریانات به عنوان یک جریانات دست راستی، خشن و ضد انسانی طرفیم و اسلام سیاسی به این معنی که از آن حرف میزنیم این حرکت‌های معطوف به کسب قدرت را مد نظر دارد.

رادیو همبستگی: بهر حال

این قرار به طور اخض تشدید فعالیت علیه اسلام هم هست یا اینکه مختص به همین جریانات است؟

منصور حکمت: شما تنها

نمیتوانید علیه جنبشهای سیاسی اسلامی که صحبتش را میکنیم قد علم کنید و سنگربندی محکمتری بکنید بدون اینکه بیشتر هم به اندیشه هایشان بپردازید. منتها روشن است که خود ما بعنوان یک حزب کمونیست

ناسیونالیسم این کشورها هم در یک دوره پرچم نوعی مقاومت در مقابل غرب بود. اما این حرکت اسلامی معاصر ناشی از و متعلق به یک دوره دیگر است. متعلق به دوره‌ای است که جهان بطور واقعی ادغام شده، جریان اقتصادی جهان به هم وابسته است. این پرچم نوعی سهم خواهی بخشهایی از طبقه حاکمه این کشورهاست. برای مثال در خود ایران، خیلی‌ها که فکر میکردند باید کشور ایران سری در میان سرها داشته باشد، از طریق رژیم شاه به جایی نرسیدند ولی با رژیم اسلامی به آن رسیدند. از اینکه بخشی از طبقه حاکمه این کشور هستند خوشحالند. این جمهوری اسلامی بود که کاری کرد که برای مثال رئیس جمهوری آمریکا اینقدر به ایران و "فرمایشات" رهبر مذهبی ایران حساس باشد. این جمهوری اسلامی بود که امکان داد اینقدر کشور بتواند موش در منطقه بدواند و توسعه طلبی و عظمت طلبی ایرانی را در این چارچوب گسترش دهد. مضارش برای بورژوازی ایران بجای خود. ولی میخواهم بگویم که این اسلام پرچمی شده برای نوعی سهم خواهی و رقابت بر سر قدرت در منطقه، بین طبقات حاکمه با بورژوازی و امپریالیسم در سطح بین المللی. خیلی‌ها به این جنبش اسلامی بعنوان یک ابزار سیاسی نگاه میکنند. فرض کنید در جنگ اعراب و اسرائیل، پرچم اسلام یکی از باصطلاح دست افزارهای کمپ جهان عرب در مقابل اسرائیل است. و فکر میکنم ابزار کارآمدی است و هر وقت لازمش داشته باشند بکارش میاندازند. این اسلام همچنین مورد مصرفش را برای کوبیدن چپ دارد، برای مثال رژیم شاه در خود ایران هیچگاه نمیتوانست کشتاری را که اینها، جمهوری اسلامی، از کارگران و کمونیستها کردند، صورت دهد. هیچوقت بدون این ابزار نمیشد اینطور به جنگ آزادی زن رفت. فقط این ابزار میتواند زن را در قید و بند نگهدارد. جنبش اسلامی مثل یک ابزار سیاسی مورد استفاده‌اش را پیدا کرده، استفاده‌اش علیه چپ، علیه مدنیّت، علیه فرهنگ آزاد اندیشانه است. علیه شادی انسان است. کاملاً ارتجاعی است. صد در صد ارتجاعی است. موجودیت خود را درست در نقطه مقابل آزادیخواهی و سوسیالیسم پیدا کرده است. به این معنی فکر میکنم باید به عنوان یک ایدئولوژی و یک نهاد سیاسی قرن بیستمی ارتجاعی با آن

رادیو همبستگی: منشا این

اسلام سیاسی که گفتید چیست؟ آیا روی کار آمدن جمهوری اسلامی منشا اسلام سیاسی شد یا قبل از جمهوری اسلامی هم بود؟

منصور حکمت: به نظر من

مقاومت در مقابل غرب یک پدیده قدیمی در خاورمیانه و در کشورهای است که ما به آنها اسلام زده میگوییم. چون غرب در چهارچوب استعماری وارد این کشورها شد. ورود غرب با خشونت و استثمار زیادی همراه بود. اینطور نبود که تمدن غربی یا برای مثال پارلمان یا هنر و ادبیات و فرهنگ غربی در یک رابطه و جریان سیلان آزاد به شرق رسیده باشد. بلکه با اسلحه و خشونت و آدم دزدی و زندان کردن و کشت و کشتار آمده، در نتیجه معلوم است که مقاومت علیه‌اش هست و ناسیونالیسم محلی و مبارزه علیه استعمار به هر امکانی که در محل هست جنگ میاندازد. به این معنی، این اسلام پرچم نوعی مقاومت در مقابل غرب بود، همانطور که

برخورد کرد که درست مثل فاشیسم میشود نقشش را در جامعه تعریف کرد.

یک شنونده: من سؤالی

داشتم از منصور حکمت. اگر در آینده، حکومت کارگری برقرار شود و در واقع این آرزوی هر انسان برابری طلبی هست و امیدوارم که این آرزو بزودی برآورده شود، آیا در آتموقع فعالیت جریاناتی مثل حزب الله لبنان یا فدائیان اسلام در ایران و یا جریانات اسلامی در الجزایر که به آنها اشاره کردید، از نظر شما ممنوع میشود و اگر جلوی فعالیت این جریانات اسلامی گرفته شود در آنصورت این عمل منافاتی با آزادیهای بی قید و شرط سیاسی پیدا نمیکند؟

منصور حکمت: من نظر

شخصی را میتوانم بگویم. سیستم سیاسی که ما پیشنهاد میکنیم یک سیستم شورایی است که قوانین و مقرراتش را نماینده های مردم در سطح وسیع در کشور میگذارند و هر کس بنا به شهروندی و یا سکونتش در آن کشور، حالا با هر پیشینه ملی و قومی که داشته باشد، میرود و در شورای محلیش عضو میشود و از آن طریق در سلسله مراتب سیاسی کشور شرکت میکند و طبعاً قوانین مشخص این چیزها را از آن دولت باید خواست، از خود مردمی که آن موقع زندگی میکنند. منتها من بعنوان یکی از آن مردم نظرم را میگویم. نفس تشکیل فدائیان اسلام بنظر من جرم نیست. نفس خواستن دنیائی اسلامی بنظر من جرم نیست. ما باید جنایت و جرم را تعریف کنیم و بعد آن را ممنوع کنیم. اگر کسی بیاید و بگوید که من یک جامعه اسلامی میخواهم که در آن آدمها بدبخت باشند و زنان در زنجیر باشند و دارد آنها را به مردم میگوید و مردم بربر نگاهش میکنند، تا این لحظه مرتکب جرمی نشده است. ولی اگر بنا کرد به کشتن کسی، ترساندن کسی، حبس کردن کسی، محروم کردن کودکی از حقوقش، دست اندازی به زندگی و هستی و آزادی کسی، آنوقت است که به استناد این جرائم باید سراغش بروند. به این اعتبار بنظر من نفس داشتن احزاب اسلامی، حتی در سیستم ما، جرم نخواهد بود. نفس تشکیل یک جریانی که بگوید همه جهان باید مسلمان بشود جرم نخواهد بود، چون ابراز جنون آمیزترین و احمقانه ترین عقاید هم حق آدمهاست، میتوانند

داد و گفت در مقابل این حرفهای عاقلانه ای که هست، یک عده هم هستند که اینطور فکر میکنند و فکر میکنم اینها جریانات منزوی و مسخره ای خواهند شد. کما اینکه الان هم بنظرم بعنوان عقیده، بعنوان اندیشه، اینها منزوی اند. از یک طرف روی پول و از طرف دیگر روی ارباب، روی تروریسم و کشتار قدرتشان را نگهداشته اند. از طرف دیگر خیلی از مردم در خاورمیانه کانالهای واقعی ابراز وجود برویشان بسته است. اگر شما در ایران و عربستان و مصر و سوریه و عراق احزاب مارکسیست و سوسیالیست، اتحادیه های کارگری و سازمانهای زنان داشتید، کسی نفی رفت برای اینکه ناراضی تاش را از رژیم دیکتاتوری روز نشان دهد عضو سازمان اسلامی بشود. مردم میرفتند عضو سازمانهایی میشدند که حرمت و شخصیتشان را بالا میبرد. من فکر میکنم آزادی جوازش است. طرفدار سرکوب نیست ولی طرفدار دستگیری و تعقیب قضایی هر کسی که خواهد آسایش، امنیت، سلامت روحی و جسمی کسی را بخطر بیاندازم هستم و اسلامی ها البته این رشته شان است. من بعید میدانم که اینها یک سازمان اسلامی درست کنند و فوراً مشغول ترساندن بچه هایشان نشوند. باید نهادهایی باشند که از حقوق شهروندان در مقابل اینها دفاع کنند و مانع دست زدن اینها به اعمال غیرقانونی شوند. اگر در چهارچوب قانون یک کشور بخواهند حرفشان را بزنند بنظر من باید آزاد باشند. با همه جنایاتی که اسلافشان کرده اند بالاخره باید آزاد باشند که حرفشان را بزنند. این حق است که با تولدشان بدست آورده اند. هر که دنیا آمده حق دارد نظرش را بگوید و بنظر من هیچ دولتی نمیتواند این حق را از کسی سلب کند.

رادیو همبستگی: ایران جامعه ای قطبی است در مورد اسلام. یعنی اسلامیه و ضد اسلامیه هر دو فعال هستند. تقابل این دو گرایش را چگونه میبینید؟ آیا فکر میکنید رنسانسی در ایران در جریان است؟

منصور حکمت: من فکر میکنم آنچه در جریان است یک نفرت عظیم اجتماعی از اسلام است که در بخش اکثریت جامعه تلنبار شده و روز به روز دارد فشارش بیشتر میشود و این

بزودی سدها را میشکند، زنجیرها را پاره میکند و ایرانی را که بیست سال مسند حاکمیت اسلام ارتجاعی بوده به یکی از مراکز مبارزه با نهضت ارتجاعی اسلام در منطقه تبدیل میکند. من اینرا مطمئن هستم. فکر میکنم آن حرکتی که از نظر فکری و مبارزات فکری و معنوی و فلسفی در طول تاریخ در ایران نشده، شاید این دفعه به حکم شرایط سیاسی توسط عمل سیاسی مردم صورت بگیرد. یعنی هجوم ضد اسلامی مردم بخاطر تجربه بیست سال حاکمیت ارتجاعی اسلام در این کشور و جنایاتی که به همین اسم شده و بخاطر اسلام شده. نفرتی که از اسلام وجود دارد در تاریخ آن کشور بیسابقه است. چون موقعی هست که به قول آن دوست شنونده آخوند یک قاری است، کاسبی که گوشه ای نشست، میآید پولی میگیرد و وعظی میکند و میرود. این یک نقش را در جامعه دارد، ولی وقتی که جلوی صحنه میآید و جامعه را آن طوری که فکر میکند شکل میدهد و منویات و مکنونات قلبی اش را تبدیل به قوانین بیرونی برای همه میکند و ما کثافتش را همه جا میبینیم، آنوقت دیگر نمیشود گذاشت فقط برگردد برود جای سابقش و در سوراخ سابقش. وقتی موج به حرکت بیاید و حرکت ضد اسلام مردم شروع شود آنوقت دیگر اسلام نمیتواند به مواضع و موقعیت بیست سال پیش خود برگردد. برود در حوزه ها یا تکیه ها، یا مساجد خودش بنشیند. احتمال زیادی دارد که مردم تمام اینها را ازش بگیرند، ولی آیا میشود به این رنسانس گفت؟ بنظر من یک بعد و مشکل مساله این است که این نفرت سیاسی و قلبی از اسلام باید همراه با یک نبرد فکری عمیق که پایه های این دین و اصلاً تفکر دینی را بشکافد و خصلت ارتجاعی مذهبی گری را با همه جوانب ظریفش که برای مثال در شرق زدگی، مردسالاری، و در بی حقوق کودک یا در روحیه ملی سیاهپوشی و مرگ پرستی و خصومت با شادی و امید در این کشورها خود را نشان میدهد، نقد کند. این نقد باید خودآگاه و مکتوب باشد، توسط ایدئولوگهای جامعه در هر دوره ای پیش برده شود. این را ما شاهد نیستیم. در نتیجه حرکتی که

آن است. حدود سه ماه من و یکی از مسئولین آنها هر روز تا نیمه های شب صحبت می کردیم و ایشان مثلاً کسی بود که از طرف تشکیلات آمده بود تا از نظر ایدئولوژیکی مشکل و مسئله مرا حل کند!

آن دوست که همسرش مارکسیست و خودش مجاهد بود به نسبت بقیه مجاهدین دید بازتری داشت، شاید در اثر مراوده با همسرش. ولی بقول خودش او هم نتوانست مرا را به دین و به خدا بازگرداند. جالب اینکه در اواخر او خودش هم داشت کم کم مسئله دار و بی خدا می شد. متأسفانه به دلیل شرایط خفخان و امنیتی ملاقاتهای ما ادامه نیافت و این زوج مبارز متأسفانه در درگیری با مزدوران رژیم جان باختند.

بیش از بیست سال است که من دیگر درگیر مذهب و خرافات و خدا نیستم. ولی این دلیلی بر آزادی واقعی من در این سالها نبود. من در این سالها با جریاناتی کار می کردم که علیرغم اینکه خود را مارکسیست می دانستند باز هم به مذهب توهم داشتند و به مذهب توده ها احترام می گذاشتند. و از اسلام مترقی دفاع می کردند و یا از حجاب کودک در کشورهای سکولار دفاع می کردند.

اما آزادی و رهایی واقعی من از چند سال پیش که با ادبیات کمونیست کارگری و شخص منصور حکمت آشنا شدم شروع شد. این جریان روز بروز مرا رها تر و آزادتر کرده است. جنبشی که هنوز با اینکه که به قدرت نرسیده برای هزاران انسان منشأ اثر شده. جنبشی که تز ارتجاعی نسبت فرهنگ را در سراسر جهان افشاء کرده. جنبشی که می گوید مقدسات نداریم و هر کس هرچه دلش می خواهد می تواند بگوید. جنبشی که می گوید نه تنها می شود و باید خدا و مذهب را نقد کرد که می شود حتی به خدا هم توهین کرد. جنبشی که به هیچ عقیده ارتجاعی و ضد زن و کودک احترام نمی گذارد حتی اگر میلیونها نفر هم به آن اعتقاد داشته باشند.

مطمئنم اگر من هم در یکی از کشورهای که نقش مذهب در زندگی مردم کمتر است متولد می شدم، برای آزادی از دین، خرافات و بی خدا شدن این مسیر طولانی را طی نمی کردم.

بقیه از صفحه ۱۰
اند و این در آن زمان با تفکر آن روزی مرا آزار می داد که این انسانهای شریف، خوب، فداکار و جان برکفی که زندگی و جان خود را در طبق اخلاص نهاده اند چرا مادی! شده اند و مارکسیست! تشکیلات مجاهد در آن زمان ظاهراً ضد مارکسیست نبود و فقط سازمان پیکار را اپورتونیست های چپ نما! می نامید.

مجاهدین این طور مطرح میکردند که ما اقتصاد سوسیالیستی را می پذیریم ولی فلسفه آن را قبول نداریم. در آن زمان مطالعه آثار مارکسیستی در تشکیلات مجاهدین ممنوع نبود هر چند اگر کسی این کار را می کرد به شکل دیگری به او نگاه می کردند.

کم کم عکسهای خیلی از مجاهدین مشهور اولیه را بطور مثال صدیقه رضائی، سعید آلاذ پوش و محبوبه متحدین که شریعتی هم سخنرانی و کتابی در مورد این دو داشت از درون تشکیلات مجاهدین بدون سر و صدا جمع شد. بعدها متوجه شدیم که اینها هم جزو مارکسیست شده های سازمان بوده اند. با تحقیق بیشتر به این نتیجه رسیدم که بیش از ۸۰ درصد مجاهدین در زندان چپ شده اند.

خود تبیین جهانی را که من درس می دادم یواش یواش برایم سؤال برانگیز شد و هرچه بیشتر در آن عمیق میشدم به این نتیجه می رسیدم که رجوع خیلی از مسائل علمی و تکامل را برداشته و با خرافات قاطی کرده و خدائی هم بالای سر آن نهاده. واقعا واژه التقاطی کلمه درستی بود که به این سازمان گفته می شود. و این خدا به گونه ای که آنها می گویند توسط خود مجاهدین خلق شده است. هرچند خدای مجاهد با خداهای دیگر فرق داشت ولی آن هم زائیده ذهن مجاهدین اولیه بود و مادیت و عینیت نداشت. حدود سه ماه با خودم کلنجار رفتم تا خدایی که مجاهد ساخته و طبعاً با خدای دیگر آخوندها فرق زیادی هم داشت را بپذیرم. ولی دیگر نمی توانستم خودم را گول بزنم. رسماً به مسئولین تشکیلات اعلام کردم که من دیگر تدریس این کلاسها را نمی توانم ادامه دهم. و دلیل آنهم به سادگی عدم باور من به

میکشتند. همین الان هم که رئیس جمهور است زن اجازه ندارد بیرون بیاید و بگوید من چه میخوام، نمیتواند لباسی را که میخواد بپوشد و یا به کاری که میخواد بپردازد. در آن مملکت زن حقوق ندارد و این رژیم آقای خاتمی است. البته بنظر من روشنفکر در ایران به قشری گفته میشود که پسقراول های جامعه هستند. خوش فکرتین و آزاداندیش ترین ها را باید رفت در نسل درگیر در زندگی گیر آورد که میرود روی پشت بام خانه اش آنتن ماهواره ای میگذارد، ریسک اینکه ممکن است بیایند بگیرندش را میپذیرد و سعی میکند بداند دنیا چه دارد میگوید. او روشنفکر واقعی آن مملکت است. اینها پسقراول هایی هستند که دکان انتلکتوتولی برای خودشان درست میکنند و خیلی جای تاسف است. برای اینکه امروز جای کسانی که کل ریشه های اسلام را به جنگ بطلیند، کسی که بیاید با لحن صادق هدایت و علی دشتی آبروی اینها را ببرد واقعا خالی است. اگر کسی اینکار را بکند بنظر من چهره اش تابناک تر از هر شخصیت تاریخ فکری این مملکت ثبت میشود تا صدها سال بعد. کسی که بشود پرچمدار مبارزه معنوی و فکری مردم ایران علیه اسلام و اسلامیت. جای این خالی است. در نتیجه امروز این صرفاً یک کشمکش سیاسی است. اینکه یک موج برگشت سیاسی چقدر میتواند دستاوردهای ضد اسلامی مردم را تثبیت کند، جای سؤال است. من به آن رنسانس نمیگویم ولی فکر میکنم اسلام در آن مملکت یک شکست اساسی میخورد.

این مصاحبه در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۹۹ از رادیو همبستگی در مالمو سوئد پخش شده است.

بخش دیگر این مصاحبه در همبستگی شماره ۸۷ چاپ شد. تایپ شده از روی فایل pdf در سایت حزب کمونیست کارگری ایران

علیه اسلام خواهد شد در درجه اول یک حرکت توده ای وسیع مردم علیه ابراز وجود سیاسی- اجتماعی اسلام است. ولی اینکه این چقدر با یک نقد عمیق فکری همراه شود که تبدیل به سرمایه ای برای نسل های بعدی بشود و جامعه از این دوران خرافی- مذهبی اش عبور کند. باید دید در عمل چه میشود. واضح است که با یک جنبش موج برگشت علیه اسلام، حتماً متفکرینی هم عروج خواهند کرد. ولی الان شاهد این نیستیم. برعکس آنچه الان شاهدیم، حزب کمونیست کارگری و یک عده آدم خوشفکر به کنار، این است که بخش اعظم آنهایی که میخواهند از شر جمهوری اسلامی خلاص شوند، به خیال خودشان دارند "زرنگی" بخرج میدهند، منتها این زرنگی یک زرنگی دهاتی است که فکر میکنند آها اگر ما یک آخوند خوب را تشویق کنیم در مقابل آخوند بد، این پیشرفت محسوب میشود. فردا یک آخوند دیگر را در مقابل خاتمی قرار میدهم، پس فردا یک آخوند دیگر، تا یواش یواش یک روز این آخوند آخری را میتوانیم بهش بگوییم تو میتوانی آخوند نباشی. یک حالت به اصطلاح پلیتیک زدن و کلک زدن به تاریخ که اصلاً هیچوقت در تاریخ موفق نبوده. و جای تاسف است، برای اینکه از روشنفکر و شاعر و نویسنده تا سیاسیونی که آدم میبیند خیلی ها توی این دلقک بازی سیاسی شریکند و به نظر من سد راه شفافیت مبارزه آتی هستند. من فکر میکنم همه اینها منزوی میشوند. هر کس امروز با هر گوشه اسلام یا هر گوشه جمهوری اسلامی لاس زده باشد فردا در جمعیت های بزرگ مردمی باید جواب سؤال مردم را بدهد: شما که بهتر میدانستی چرا آن موقع که کسی هم اسلحه روی شقیقه ات نگذاشته بود، حرف دلت را نزدی؟ چرا نیامدی به مردم بگویی که این دین کثیف است؟ اصلاً بطور کلی دین کثیف است؟ که این ها یک مشت آدمکشاند، که همین آقای خاتمی، که دیروز در تمجید رهبرش حرف زده، بیست سال است جزو مهره های حکومت اسلام در این کشور است. ایشان زمانی که در آن مملکت پست و مقام داشته، در زندانها داشتند عزیزان ما را

← بقیه از صفحه ۱

انسان اولیه، طبیعت را به کنترل در آورده است و تجربه ابعاد متنوع پیشروی علمی و فکری و از سرگذراندن تحولات عمیق اجتماعی را پشت سر دارد، آیا میداننداری دینی و مذهبی ننگ نیست؟ دقیقتر بگویم تداوم خرافه مذهب ننگ آن مناسبات طبقاتی و اجتماعی است که بشریت را به حفظ این طوق بردگی و بندگی و خودآزاری و انسان آزاری سوق داده است. یک نکته را باید توجه کرد، اینکه در آستانه قرن بیست و یکم هنوز متاسفانه مذهب در چهار گوشه جهان بر ذهن و فکر و زندگی و رفتار انسانهای بیشمار سنگینی میکند. این میداننداری مذهبی نه از خرافاتی‌تر شدن انسانها، نه از عجز و ناتوانی انسان در توضیح و کنترل طبیعت، نه از ناتوانی پیشرفتهای علمی در مقابله با مذهب، نه از "مترقی" شدن مذهب و انطباق پیدا کردن آن با دنیای مدرن امروزی، نه از کشف مجدد "قرآن و تورات و انجیل و کتاب بودا" و "آیه‌های طلایی آنها"، بلکه راست و پوست کنده از نیازهای جامعه طبقاتی امروز و از نیاز سرمایه و سرمایه داری نشأت میگیرد.

توجیه بنیانهای نظم سرمایه داری، سود، استثمار انسان به دست انسان، تحقیر و نابرابری، ازلی و ابدی نشان دادن وضع موجود، توجیه عجز و ناتوانی انسان از ایجاد تغییر، توجیه اسارت فکری، اجتماعی، خودآزاری و هم نوع آزاری و دشمنی و تفرقه و از خود بیگانگی انسان در جامعه انسانی همه و همه نیازمند خرافه‌ای به نام مذهب است. در دنیای امروز تولید و باز تولید مذهب و اشاعه آن مدیون منافع سرمایه و نتیجه حمایت و کارکرد دولتهای سرمایه‌داری است. بر خلاف دوران پیدایش سرمایه داری، امروز مذهب جزو انتگره نظم سرمایه است. مبارزه ضد مذهبی بخش لاینفک مبارزه ضد سرمایه داری در دنیای امروز است.

برای پایان دادن به این ننگ، مذهب را باید از جامعه پاک کرد، تا اراده انسان برای رهایی احیا شود.

مذهب را از جامعه باید پاک کرد، تا مهمترین ابزار تحمیل و توجیه و سرکوب را از دست نظام سرمایه و دولتهای سرمایه‌داری درآورد. مذهب را باید جارو کرد، تا آزادی و رهایی فکری، جسمی و تا اختیار به فرد انسان هم برگردد. تا این ننگ از دامن جامعه انسانی زدوده شود.

بی خدایان — زدودن کامل مذهب از زندگی اجتماعی مردم چگونه امکان پذیر است؟ آیا با روشنگری و تبلیغات می‌توان به امحای دین و باورهای خداپرستانه رسید؟

رحمان حسین زاده: به نظر بسیاری کارها باید کرد. زدودن کامل مذهب از جامعه یک فعالیت مرکب و همه جانبه را میطلبد. به نظر باید یک جنبش گسترده سیاسی و اجتماعی و پراتیکی راه انداخت. قطعاً روشنگری و تبلیغات و نقد شفاف ضد مذهبی و ضد خرافاتی جای مهمی در چنین فعالیت مرکبی دارد. اما میدانیم کافی نیست. تجارب تاریخی و تجارب عملی این را به ما میگوید. علاوه بر اینها جنبشی که از آن نام میبرم باید زیر و رو کند، مناسبات طبقاتی و سیاسی و اجتماعی حاکم را تغییر دهد. دست به ریشه ببرد و نظم موجود، نظم سرمایه و رژیمهای حافظ این نظم و از جمله حافظ و باز تولید کننده مذهب را هم به زیر بکشد. در دنیای امروز برای سازماندهی انقلاب ضد سرمایه و ضد مذهب باید نیرو جمع کرد و متحد و متشکل کرد. به نظر در عصر ما جنبش و حزب کمونیسم کارگری میتواند، پرچمدار چنین جنبش گسترده و عمیق و همه جانبه برای رهایی انسان، از جمله از خرافه مذهب باشد، کاری که حزب کمونیست کارگری در ایران تعقیب میکند. در طول تاریخ هم چنین بوده است. مذهب زدایی همه جانبه و تاریخی، رنسانسی که اتفاق افتاد، حاصل کار انقلاب کبیر فرانسه بود. مذهب زدایی بعدی، با تأثیرات بین‌المللی کار انقلاب بلشویکی اکبر بود، و به نظر این اتفاق می‌رود در ایران تکرار شود. حزب کمونیست کارگری اگر جمهوری اسلامی را بیندازد و قدرت را بگیرد

و دولت کارگری را اعلام کند، یک دستور کار مهم جامعه و خود حزب مذهب زدایی وسیع و همه جانبه از همه شئون جامعه خواهد بود. فکر میکنم اینکار تأثیرات بسیار عمیق و گسترده نه تنها در ایران در منطقه و در جهان خواهد داشت. بزرگترین ضربه به اسلام سیاسی از همینجا ممکن است.

بی خدایان — اگر شما یک فعال عرصه مذهب زدایی و مبارزه برای جارو کردن خرافه و دین از زندگی مردم بودید چه الگوی فعالیتی را پیش روی خود می‌گذاشتید؟ چه کارهایی می‌کردید؟

رحمان حسین زاده: من یک فعال کمونیست کارگری هستم و به این اعتبار فی‌الحال خود را فعال عرصه مذهب زدایی میدانم. فکر میکنم جزو پیکره فعال جنبش و حزبی هستم که مذهب زدایی یک بعد مهم کار آن است. درک میکنم اشاره شما به فعالیت تخصصی‌تر در این زمینه است، فعالیت لذت بخشی که نشریه بی‌خدایان و خود شما و امثال شما درگیران هستید. به نظر مجموعه کارهایی که حزب کمونیست کارگری در عرصه مبارزه ضد مذهبی در گیر آنست، الگوی من هم هست. به نظر هم باید نقد و افشاگری عمیق و مارکسیستی ضد دینی را به درون جامعه بود. هم فوکوس مشخص و معین بر اسلام سیاسی داشت و مهمتر نیرو جمع‌آوری کرد، سازمان داد، در جدال قدرتی که با دولت مذهبی و اسلام سیاسی در ایران درگیر هستیم، آنقدر خود را قدرتمند کنیم که به حاکمیت‌شان پایان دهیم. سرنگونی جمهوری اسلامی، ساقط کردن یک حکومت استبدادی در مبان حکومتهای سوریه و رژیم بعث و سوهارتو در اندونزی نیست، بلکه در عین حال بزیر کشیدن، اسلام سیاسی و جهالت دینی است. رنسانس دیگری با تأثیرات بین‌المللی بسیار گسترده‌تر. به این اعتبار ضربه سنگین به یکی از قطبهای تروریستی جهان هم هست. وارد جنبه‌های عملی‌تر و کنکرت‌تر نمیشوم، خودتان دست‌اندرکار و صاحب تجربه‌اید.

بی خدایان — خود شما چگونه اسلام و خداپرستی را کنار گذاشتید؟

رحمان حسین زاده: در جواب به این سؤال پرسه غیر مذهبی شدن خودم را که مرور میکنم، احساس میکنم داستان جالبی دارد که فرصت نیست کل آن را بازگو کنم. کنار گذاشتن مذهب برای من هم ساده بود و هم پیچیده. ساده بود، به این معنا تقریباً هیچ مطالعه و تفحص و تحقیق و مطالعه و کار فکری و سیاسی از من نخواست. معمولاً از دوره نوجوانی و جوانی خانواده و محیطی که در آن بسر میبری، مسئله مذهب و مناسک مذهبی را برایت طرح میکنند. خوشبختانه خانواده‌ام و بویژه پدرم در آن دوران انسان خشکه مذهبی نبود. تحت فشار فضای مذهبی نبودم. به طور غریزی هیچ علاقه خاصی به مذهب نداشتم. همراه هم سن و سالهایم چند باری من هم نزد ملا رفتم، که نماز و بعضی مناسک مذهبی را یاد بگیرم. هر چند در عرصه تحصیل استعداد یادگیری و آموزش خوبی داشتم، با این وجود هر کاری کردم، نماز و آن "آیات" را یاد نگرفتم، بویژه آن عملیات "اکروباتیک" بشین و پاشو و چند رکعت را هیچوقت درست نتوانستم اجرا کنم. در نتیجه دست از سرم برداشتند و نماز نخواندم. مذهب جای جدی در کردار و رفتارم پیدا نکرد. تا اینجای کار ساده بود. اما هنوز تماماً غیر مذهبی و ضد مذهبی نبودم. از زمانی که سؤالات جدیتری در رابطه با وجود خدا و پیغمبر و جهنم و بهشت و پایه‌های مذهب برایم مطرح شد، پیچیدگی کار شروع شد. فکر میکنم در سن ۱۲-۱۳ سالگی زمانی که سال اول دوره راهنمایی درس میخواندم، تردیدات و سؤالات جدی در مورد اساس مذهب و وجود خدا و اینکه در طبقه هفتم آسمان نشسته باشد، برایم مطرح شد. در دوراهی ماندن در گذشته و بی‌خدا شدن و غیر مذهبی شدن قرار گرفتم، ماتریال و نوشته ضد مذهبی در اختیارم نبود. به روشنگری و آگاهی احتیاج داشتم، به کسی احتیاج داشتم راه غیر مذهبی شدن را برایم — بقیه در صفحه ۸

← بقیه از صفحه ۱

حالا وقت آن رسیده که آته ایست ها باز هم و برای هزاران بار بگویند: "آها! نگفتم!" و "دیدید که حق با ماست!" برخی از پیروان این ادیان نیز به تردید افتاده و می پرسند که چه چیز خاصی در سرشت این ادیان وجود دارد که آنها را با فساد و بی اعتباری روبرو و منتهی کرده است؟ عناصر مشخصه ای از هر سه دین کانون انتقادات بیرحمانه و باعث شرمندگی، بی آبرویی و موقعیت دفاعی این مذاهب شده اند. افشای اینکه کاردینال ها، اسقف ها و سر کشیش های کلیسا، اعمال جنایی کشیشان پدوفیل را لاپوشانی کرده اند باعث تخریب و صدمه سلسله مراتب کلیسا شده است و یکی از اصول کاتولیسیسم که عزب ماندن کشیشان این فرقه است، بطور اخص مورد سوال قرار گرفته است. این عنصری است که کلیسای کاتولیک را از سایر فرقه ها مجزا می کند. در اسلام پس از ۱۱ سپتامبر، فصل هایی از قرآن که در آن آشکارا خشونت و توحش تشویق و تجویز شده اند، برجسته شده است. همه جا این بحث که اسلام با هر نوع تغییر و تحول و مدرنیسم و حقوق انسانی سرسختانه ضدیت می کند، مطرح است. در مورد دین سوم یعنی یهودیت، مساله برای یهودیان افراطی بخشی از هویت شان است؛ دولت و سرزمین اسرائیل است که بدلیل حملات مکرر و اشغال فلسطین زیر فشار و انتقاد شدید افکار عمومی جهان قرار گرفته است. گسترش بی دینی در بین مردم در غرب دین هیچگاه نیروی معصوم، بیگناه یا بی طرفی نبوده و نیست. ادیان عمیقاً در ایجاد بدبختی و مصیبت برای مردم جهان نقش دارند. خوشبختانه در جوامع غربی مردم بطرز فزاینده ای بی دین و بی خدا شده و ایده خدا، بهشت و جهنم و فرشتگان و شیاطین را رها می کنند. نفوذ مذهب در بین مردم بطور روز افزونی کاهش یافته و از این نظر کلیساها در حال ضعف و انقباض بسر می برند و دچار بحران، چند دستگی و انشقاق هستند. در بریتانیا طی ۴۵۰ سال گذشته از تعداد مراجعه کنندگان منظم و روتین به مراسم یکشنبه شعبه های کلیسای انگلستان بطور مستمر کاسته شده و به زیر یک میلیون نفر در سال رسیده است. طبق آمار سال

۱۹۹۴ این رقم حدود یک میلیون از ۲۵ میلیون نفری است که توسط کلیسای انگلستان غسل تعمید شده و مسیحی پروتستان محسوب می شوند. بخصوص از دهه ۱۹۶۰ به بعد هر سال بین ۲ تا ۳ درصد از مراجعین به مراسم کلیساها کم شده است. طی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ از تعداد مراجعین به کلیسا بیش از نیم میلیون نفر کم شده است. مراجعه مردم به کلیسا برای انجام مراسم مذهبی ازدواج، غسل تعمید نوزادان، کریسمس و ایستر هم دانما کاهش یافته است. طبق تازه ترین گزارش منتشر شده پیش بینی می شود که تا سال ۲۰۳۰ هزاران شعبه کلیسای انگلستان تعطیل خواهند شد و بسیاری از اسقف نشین ها محو خواهند گردید. طبق همین برآورد، تا سال ۲۰۳۰ تعداد به کلیسا روندگان در بریتانیا به نیم میلیون نفر خواهد رسید که کمتر از دو سوم نرخ فعلی و نصف تعداد کسانی است که در سال ۱۹۸۰ به کلیسای انگلستان می رفتند. طبق این برآورد، تعداد کودکانی که به کلیسا خواهند رفت تقریباً به صفر خواهد رسید.

کلیسای انگلستان زیر فشار این واقعیت، دست به تغییر سیستم و الگوی آمارگیری خود زده تا بگفته خود بتواند تصویر مطلوب و موفقی از وضعیت خود به دست بدهد یعنی واقعیتها را لاپوشانی کرده و طور دیگری جلوه بدهد. این کلیسا اخیراً کمیته مقابله با بحران سازمان داده، ساختار اداری خود را با استخدام بازاریاب (از جمله بازاریاب هایی که سابقاً دستانال توال، مواد نرم کننده لباسشویی و صابونهای مایع را تبلیغ و بازاریابی می کرده اند) و در پیش گرفتن استراتژی و روش کمپانیهای صنعتی و تجاری مدرنیزه کرده و با پوسترهای تبلیغی در پی جذب جوانان به کلیسا است. اما در پیش گرفتن استراتژی و روش کمپانیهای قرن ۲۱ با پیکره و محتوی عتیق کلیسا و آموزشهای آن به سختی می تواند جور در بیاید و این مساله ای است که پیش روی اسقف های کلیسا با ردهای بلند و دستارهای حریر و کلاه و کمریندهای عجیب و قرون وسطائی قرار گرفته است.

در آمریکا تازه ترین آمار و ارقام نشان می دهند که تعداد بی اعتقادان به خدا

در این کشور رو به افزایش است و این در حالی است که در این کشور علیرغم یک قانون اساسی سکولار، دولت راست مذهبی غلبه دارد و دین را در همه عرصه های زندگی سیاسی و اجتماعی مردم فعالانه حاکم می کند. آمار مردمی که خود را با هیچ دینی تداعی نمی کنند از دهه ۱۹۹۰ به حدود سی میلیون نفر رسیده است. این جمعیت نسبتاً وسیع خود را سکولاریست، آته ایست و اگنوستیک معرفی می کنند. آمریکا هنوز از مذهبی ترین جوامع در جهان غرب است. با این حال، اکنون بسیاری از مردم ضمن حفظ عقیده دینی خود بطرز فزاینده ای از ادیان سازمان یافته و دگماتیسم فاصله می گیرند. بسیاری از مهاجرین ساکن این کشور که از آزار و ستم مذهبی گریخته اند، کل ایده دین و خدا را کنار می گذارند. مردم آگاه تر و پخته تر شده اند و روندی که مبلغین مذهبی و متدینین آن را بی ایمانی و کم ایمانی نام گذاشته اند، روندی بسیار محکم و واضح است.

این وضعیت بحرانی مختص کلیساهای پروتستان نیست. بسیاری از کاتولیک ها هم به تعلیم پاپ وقع چندانی نمی گذارند. حتی در ایرلند که سنتا یکی از پایگاههای کاتولیسیسم بوده، چفت و بندهای مذهبی بسیار سست شده اند. سرپیچی مردم در جوامعی که مذهب کاتولیک مسلط است، رو به رشد بوده و مردم احکام پاپ در مورد مسائل جنسی، جلوگیری از بارداری، مساله سقط جنین و همجنس گرایی را آشکارا زیر پا می گذارند. زیر این فشارها، دولت ایرلند قوانین مربوط به ممنوعیت طلاق، همجنس گرایی و سقط جنین را تعدیل کرده است. بسیاری معتقدند که این قوانین از قوانین مشابه در انگلستان هم تعدیل شده تر و لیبرال تر هستند. طی سه دهه آخر قرن بیستم تعداد طلبه های زن و مرد که در مدارس مذهبی ایرلند تدریس می کنند، کاهش یافته و از ۲۳۰۰ نفر در ۱۹۷۰ به ۱۰۰۰ نفر در ۱۹۹۳ رسیده است. یک سوم این هزار نفر نیز در حال بازنشسته شدن هستند.

ایرلند سنتا کشیش کاتولیک به مناطق دیگر جهان صادر می کرده است. اما مدتی است که این کشیش

ها مانند موجودات رو به زوال طبیعت در آمده اند. اخیراً قدیمی ترین حوزه علمیه کلیسای کاتولیک در دوبلین پایتخت ایرلند ناچار به تعطیل شد چون نتوانست حتی یک طلبه را هم برای تدریس به خود جذب کند. یک دهه قبل این روند قابل تصور نبود. زمانی، طلبگی حوزه های علمیه با هدف کشیش شدن، یک شغل با پرستیژ در ایرلند محسوب می شد. تحولات سیاسی و اجتماعی در ایرلند و تداوم افتضاحات پدوفیلی کلیسای کاتولیک از دلایل اصلی این رکود هستند. در دهه ۱۹۷۰، ۱۶۰ نفر در ایرلند کشیش شدند و بسیاری از آنها برای اداره دواير کلیسایی به بریتانیا، آفریقا، استرالیا و ایالات متحده رفتند. در ۱۹۹۰، این رقم به ۵۲ نفر و سال گذشته به ۳۰ نفر رسیدند. کشیش های کاتولیک که زمانی از ارکان و سنگ بنای جامعه ایرلند به حساب می آمدند اکنون حاشیه ای شده و اسباب مزاح و تفریح اکثریت مردم شده اند. بسیاری از دواير کلیسایی حتی در مناطق روستایی تعطیل شده اند، محراب های کلیسا همه خالی شده اند و مگس هم در آنها پر نمی زند. فقط یک حوزه علمیه در ایرلند باقی مانده که ۵۷ راهبه و کشیش زیر ۳۰ سال در آنها مشغولند. ۲۳ سال قبل ۹۰ درصد مردم منظم در مراسم کلیسایی شرکت می کردند. این شرکت اکنون در اکثر مناطق این کشور به ۵ درصد رسیده است.

تعداد راهبه ها و خواهران کاتولیک در انگلستان نیز از سال ۱۹۸۵، ۲۵۰۰ نفر کاهش یافته و از هشت هزار نفر موجود، بیش از نیمی از آنها بالای ۷۰ سال سن دارند و بزودی بازنشسته می شوند و آنهایی که بین سی تا پنجاه ساله هستند فقط ده درصد را تشکیل می دهند. کلیسا در پر کردن جای اینها هم با مشکل و بحران روبروست. مدارس کاتولیکی دخترانه هم روز به روز بیشتر از نفوذ ارتدکس مذهبی فاصله می گیرند و توسط معلمان و مدیران غیر کلیسایی اداره و تدریس می شوند.

در مقابل، آنچه که در کلیساها چه پروتستان و چه کاتولیک افزایش یافته موارد آزار و سو استفاده جنسی از کودکان توسط کشیش ها و مقامات کلیسایی است. آنچه که تا

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه

دین مبین و شرع انور، مجاز است که حیوانات را در مراسم اسلامی وحشیانه سر ببرند و سلاخی کنند و قانونی در منع این عمل شنیع وجود ندارد.

در نقطه مقابل این وضعیت و در بین مردم، لامذهبی و بی اعتنایی به دین افزایش یافته و عضویت در سازمانهای سکولار افزایش فوق العاده ای یافته است. این روند بخصوص پس از واقعه ۱۱ سپتامبر آشکار و برجسته است. مساله این است که در حالیکه معتقدین و دین داران اقلیتی بیشتر نیستند منابع عمومی و اجتماعی فراوانی به آنها اختصاص می یابد و دولت از هر نوع حمایتی نسبت به آنها دریغ نمی کند. سکولاریستها، آتیه ایستها، اگنوستیک ها، آزاد اندیشان و اکثریت وسیعی از بی اعتنایان به دین و مذهب چه بخواهند و چه نخواهند باید این مخارج را بپردازند. در بریتانیا کمتر از ۷ درصد جمعیت در مراسم یکشنبه کلیسا شرکت می کنند. به گفته اسقف اعظم کلیسای کانتربوری، بالاترین مرجع دینی در این کشور و رئیس کلیسای انگلستان پس از ملکه، "جامعه بریتانیا به دین آلرژی دارد". بریتانیا یکی از جوامع سکولار و بی خدای جهان است. دین در این کشور موضوع یک گفتگو و صحبت متعارف و مودبانه نیست. برعکس است. اگر در یک مهمانی یا در محل کار در مورد دین تأیید آمیز حرف بزنید، حاضرین بلافاصله با تردید شما را تحویل می گیرند و به نظرشان عجیب جلوه خواهید کرد. نسلی در کار است که هرگز پایش را مگر برای مراسم عروسی یا عزا و تشییع جنازه به کلیسا نگذاشته است. اغلب مردم مقررات و مراسم دینی را رعایت نمی کنند، یکشنبه ها را به خرید، باغبانی در باغچه های خود، رفتن به پاب و یا تماشای مسابقه فوتبال و یا هر کار دیگری غیر از رفتن به کلیسا می گذرانند. رفتن به کلیسا برای مراسم متعارف عروسی و عزا و امثال آن به همان اندازه رفتن به دندانپزشکی برای مردم ناخوشایند و

کمک مالی جمع آوری می کنند. ملاهای این مساجد، روشنفکران، معترضین و آتیه ایست های سابقا مسلمان را که از اسلام انتقاد و افشاگری کرده و فعالیتهای این امامان را افشا می کنند، را به خشونت و مرگ تهدید می نمایند. اما قانون کاری به آنها ندارد و این ملاها آزادانه مشغول فعالیتهای پشت جبهه ای تروریستی و تهدید آمیز خود هستند. به این ترتیب دولت و مدافعین آن زیر پوشش جلوگیری از "راسیسم" و اسلاموفوبیا که عناوینی برای سرکوب و ساکت کردن انتقاد و افشاگری از اسلام هستند، فئاتیسم و تروریسم اسلامی را پر وبال و اشاعه می دهند.

در بریتانیا هنوز قانون کفر رسمی و مصوب است که البته در محدوده کلیسای انگلستان عمل می کند و شامل ادیان دیگر نیست اما وجود آن در قرن ۲۱ واقعا شرم آور است. در سالهای اخیر گروههای مذهبی دست راستی شروع به فعالیت در بریتانیا کرده و برای مقاصد خود وسیعا کمکهای مالی کلان جمع می کنند و برای تصویب قوانین به نفع خود به فعالیت لابی ایستی مشغول هستند. تئوری خلقت در مقابل تئوری تکامل داروین در انگلستان، زادگاه داروین، شروع به فعالیت تعرضی کرده است و می گوشت راه خود را در برنامه درسی و در سیستم آموزشی بریتانیا باز کند. نبرد و مبارزه ای بین دانشمندان و گروه معدودی از ضد دانشمندان متمدول و با نفوذ آغاز شده است. معدودی معلم که به هیچ رو نباید مجاز باشند در مجاورت و نزدیکی کودکان قرار بگیرند چه رسد به اینکه آنها را آموزش بدهند، شروع به تعرض به تئوری تکامل و داروین کرده اند. تامین کمکهای رفاهی به مردم براساس اعتقادات دینی و توسط سازمانهای خیریه مسیحی نیز یکی دیگر از اقداماتی است که دولت بریتانیا در تبعیت از جرج دبلیو بوش رئیس جمهور و هیات حاکمه آمریکا برای انجام آن زمینه چینی و فعالیت می کند. در این کشور در احترام به

بحال افشا شده هنوز بخش بسیار کوچکی از واقعیات را بیان می کند چون روی این اعمال غالبا سرپوش گذاشته می شود و افشا و آشکار نمی شوند. علاوه براین، کشیش های جنایتکار و بی اخلاق با عوض کردن محل کار و زندگی خود دوباره به این اعمال شنیع ادامه می دهند. با همه اینها، آمار منتشره حاکی از افزایش این اعمال جنایتکارانه توسط مقامات و سلسله مراتب "مقدس" کلیساست. در سالهای اخیر کشیش ها، راهبه ها و طلبه های مسیحی اعمال بسیار قبیحی و جنایتکارانه ای در مورد زنانی که خارج از ازدواج بچه دار شده اند، یا نسبت به کودکان محصل در مدارس مذهبی یا ساکنین پرورشگاه های وابسته به کلیسا مرتکب شده اند. در انگلستان، آمریکا و کانادا کلیساهای کاتولیک و پروتستان در سالهای اخیر میلیونها دلار بعنوان غرامت اعمال شنیع و ضد اخلاقی کشیش ها و مقامات کلیسا به قربانیان این اعمال وحشیانه پرداخته اند. پاپ ها و کاردینال ها در وقایع بهار ۲۰۰۲ مورد سنگ پرانی مردم معترض قرار گرفتند، همان کسانی که زمانی مردم جلوی شان تعظیم کرده و بند کفش ها و پوتین هایشان را می بستند. در همین دوره به موازات ضرر مالی ناشی از افشای افوضاحات پدوفیلی کلیسا، مقامات کلیسا شروع به لابی کردن برای اختصاص سهم بیشتری از مالیات پرداختی مردم به دستگاه کلیسا کردند.

افزایش قدرت سیاسی و مالی ادیان سازمان یافته گرچه مردم روز به روز کمتر و کمتر در مراسم مذهبی کلیساهای شرکت می کنند و نفوذ مسیحیت در بین مردم رو به کاهش است، اما دستگاه مذهب مسیحیت در غرب چه پروتستان و چه کاتولیک به هیچ وجه یک پیکر مرده و ضعیف نیست. قرنهای قدرت و نفوذ این دستگاههای مخوف یک شبه از بین نمی رود و لزوم و ضرورت وجود آنها برای طبقات حاکم نه تنها کمتر نشده بلکه ضروری تر و مطلوب تر شده

دین و قدرت سیاسی در اروپا بریتانیا

در بریتانیا رابطه تنگاتنگی بین دولت و کلیسا برقرار است. علاوه براین، یک سیستم عتیق سلطنتی حاکم است که طبق آن ملکه رئیس مملکت و همچنین رئیس کلیسای انگلستان است به این ترتیب، سلطنت و کلیسا پیوند نامبارک و رابطه تنگاتنگ و همیشگی خود را دارند؛ طبق این سیستم، نخست وزیر باید اسقف اعظم کلیسای انگلستان را تأیید کند و این کلیسا از امتیازات سیاسی و دولتی فوق العاده ای برخوردار است. از جمله امتیازاتی که کلیسای انگلستان از آن برخوردار است این است که از ۲۶ کرسی در مجلس برخوردار است. این تعداد نه انتخاب می شوند و نه از هیچ کیفیت متعارف خاصی برخوردار هستند. به آنها صرفا بخاطر اسقف بودن، در مجلس لردها کرسی می دهند. بریتانیا تنها کشوری است که در سیستم قانون گذاری آن نمایندگان دین، رسما امتیاز، حضور و نقش دارند. قدرت دولتی حاکم نه تنها خواهان کاهش نفوذ لردهای کلیسا نیست بلکه برای حضور نمایندگان سایر ادیان و فرقه ها در مجلس لردها فعالانه تلاش می کند. در انگلستان مراجع دینی و شبکه سلسله مراتب کلیسایی از پرداخت عوارض مختلف معاف هستند.

دین در رسانه ها هم نفوذ بیشتری یافته است. بی. بی. سی که سرویس عمومی رسانه ای این کشور است یک دپارتمان کامل را به مذهب اختصاص داده است و با فشار فزاینده کلیسای انگلستان، پخش تولیدات دینی آن افزایش یافته است. گرچه تعداد کمی این برنامه ها را تماشا می کنند اما مخارج آن تماما از جیب مالیات دهندگان تامین می شود.

برخی از مساجد بریتانیا بستر رشد و اشاعه فئاتیسم اسلامی هستند، برای تروریسم اسلامی و سازمانهای آن عضوگیری می کنند و برای آنها

زنده باد بی خدایی

اجباری شده است.

مذهب، دولت و آموزش و پرورش در بریتانیاییکی از امتیازات مهم کلیسای انگلستان نفوذ فوق العاده آن در سیستم آموزشی این کشور است. آموزش در مورد ادیان اصلی بخشی از مواد اجباری برنامه درسی مدارس دولتی است و کلیه مدارس مذهبی کمک هزینه دولتی دریافت می کنند. یک سوم مدارس در بریتانیا توسط کلیسای انگلستان اداره گشته و کاملاً از طریق مالیات مردم تامین می شوند. مسیحیان پروتستان در ورود به این مدارس حق تقدم دارند، سپس سایر مسیحیان، بعد ادیان دیگر و دست آخر اگر در برخی از مدارس جایی باقی بماند غیر مذهبی ها و بی خدایان را می پذیرند. هزاران مدرسه مسیحی موجود شرایط سختی برای ورود دارند از جمله اینکه اولیا دانش آموز باید به مدت پنج سال هر هفته در مراسم مذهبی کلیسا منظمًا شرکت کرده باشند تا فرزندشان بتواند در این مدارس ثبت نام کند و این در حالی است که این مدارس از محل مالیات مردم اداره می شوند. در بسیاری از این مدارس، اولیای دانش آموز باید از سر کشیش محل تأییدیه ای مبنی بر اینکه آنها منظمًا در مراسم کلیسایی شرکت کرده اند، بگیرند. این فشار باعث شده که حتی تعدادی از آته ایست ها هم برای گرفتن تأییدیه مذکور شروع به رفتن به کلیسا بکنند تا فرزندانشان بتوانند در مدارس فوق ثبت نام کنند. علت روی آوری به مدارس کلیسا، نتایج تحصیلی خوب و بالای آن عنوان می شود. کلیسا و حامیان آن می گویند نتایج تحصیلی بالای این مدارس بخاطر رعایت دیسپلین و اصول مذهبی است. اما واقعیت این است که این مدارس از امتیاز گزینش دانش آموزان برخوردارند و شاگردان زرتنگ و درس خوان را انتخاب می کنند و بنابراین نتایج تحصیلی آنها هم بالا خواهد بود. این برعکس مدارس عمومی دولتی است که گزینش نمی کنند و موظف هستند همه را بدون تبعیض بپذیرند. عموماً والدین با تحصیلات بالا و مرفه، برای ورود فرزندانشان به مدارس کلیسا دست به

هر کاری می زنند. بسیاری از مدارس کلیسایی به نحوی یکدست فرزندان طبقه مرفه و سفید پوست را پذیرفته اند و والدین هر نوع پول و انرژی و وقت را برای حمایت از این مدارس می پردازند. مدارس عمومی دولتی حق انتخاب ندارند و از این رو مشکلات فقر و خشونت و بی فرهنگی و سطح پائین آموزشی را به ارث می برند. آمار و ارقام نشان می دهند که درصد بالایی از کودکان با نیازهای ویژه آموزشی و کسانی که از نظر مالی فقیر و محروم هستند در مدارس دولتی تحصیل می کنند. بخش قابل توجهی از نفوذ کلیسا در سیستم آموزشی بریتانیا ناشی از دورانی است که هنوز دولت مدارس عمومی را ایجاد نکرده بود یعنی این مدارس میراث قرن نوزدهم هستند. به همین دلیل هم کلیساها مدارس خود را تاسیس کردند. در آن زمان این اقدام، عملی خیر به نظر می آمد، اما کاملاً واضح است که کلیسا و مراجع مسیحیت به دنبال تلقین و تحمیل دین به کودکان بودند و قصد داشتند مشتریان آینده کلیسا را تامین و تضمین کنند. اما حالا در قرن ۲۱ دیگر دولت می تواند و باید آموزش سکولار و جهانشمول را تضمین کند و قاعدتاً نباید جایی برای نفوذ کلیسا در سیستم آموزش باقی بماند. اما هیچ دولتی نه تنها خواهان کوتاه کردن دست کلیسا از آموزش و پرورش نبوده بلکه نفوذ مذهب را بیشتر تحکیم کرده است. دعای روزانه در مدارس بریتانیا اساساً مسیحی است و تدریس آموزشهای دینی، تعلیمات دینی، اجباری است، هر چند والدین می توانند خواهان معاف شدن فرزندان خود از این درس بشوند. مساله مهم دیگر، پر و بال دادن به ادیان اقلیت هاست. زمانی که کلیسای انگلستان سیستم آموزشی خود را بنیان گذاشت، بریتانیا یک جامعه تک دینی بود. اما اکنون بدلیل سابقه استعماری گذشته این کشور، صدها فرقه دینی در این جامعه وجود دارند و اسلام از همه آنها شاخص تر است. مانند هر کشور دیگر، اسلام و جامعه مسلمانان در بریتانیا خود را سرسختانه تحمیل می

کنند. در حال حاضر از ۶۳ میلیون نفر جمعیت بریتانیا، یک میلیون مسلمان هستند. طبق آمار، اگر تعداد کلیسا روندگان همچنان رو به کاهش باشد، در سال ۲۰۳۹ تعداد به مسجد روندگان از تعداد کلیسا روندگان بیشتر می شود. طرفداران اسلام و سایر فرقه های دینی می خواهند دولت هزینه مدارس شان را تامین کند و استدلال می کنند که در حالیکه هزینه مدارس کلیسایی از محل مالیات مردم تامین می شود چرا مخارج مدارس اسلامی و سایر ادیان از مالیات مردم تامین نشود؟ بزودی مدارس اسلامی، سیک و هندو و فرقه های دیگر هم رسمیت می یابند و هر کدام هم برتری دین و آئین خود، و پستی و فروستنی ادیان دیگر را به کودکان آموزش می دهند. در نتیجه، طی یک نسل ما شاهد تقسیم آموزش و پرورش به شاخه های دینی و قومی متعدد در مناطق مختلف بریتانیا خواهیم بود. مراجع این ادیان اعلام کرده اند اگر دولت به خواست آنها پاسخ مثبت ندهد، دست به ایجاد مدارس خصوصی اسلامی، هندو و سیک خواهند زد. تنها راه حل سالم، منصفانه و برابر سکولار کردن آموزش و پرورش است. در بخش هایی از بریتانیا که مسلمانان، هندوها و سیک ها سکونت دارند، گنوها تشکیل شده اند که باعث محرومیت و انزوی ساکنین و دانش آموزان می باشند. این سیستم باعث تحکیم جدایی، تفرقه و بیگانگی و خشونت می شود. بطور نمونه در تابستان ۲۰۰۱ در بخش هایی از شمال بریتانیا که مسلمانان سکونت دارند، شورشهایی بوقوع پیوست که خیابانها و محله هایی را به شعله های آتش سپرد. چرا این اتفاق افتاد؟ چگونه بخشی از جامعه از بقیه آن ایزوله و الینه شد؟ یکی از دلایل اصلی مدارس دینی بود. کودکان سفید پوست و آسیایی در این مناطق به مدارس جداگانه می روند و معلوم شد که با ایجاد مدارس دینی بیشتر که دولت مصرانه بدنبال آن است، جدائی و تفرقه عمیق تر و ریشه دارتر خواهد شد.

ادامه دارد

← بقیه از صفحه ۵

تسهیل کند، دسترسی نداشتیم. در نتیجه دوره در فکر فرورفتنها و بررسی کردهای فردی و تحمل فشار فکری چند ماهه را سپری کردم. هرچه موضوع را بیشتر حلاجی میکردم، بیگانگی مذهب را با منطق زندگی آن هم در دوره جوانی بیشتر احساس میکردم. کفر گویی را شروع کردم و دیدم اتفاقی نمی افتد. خلاصی من از مذهب اتفاق افتاد. دیگر خود را غیر مذهبی و ضد خدا و اسلام میدانستم. با شروع فعالیت سیاسی و دسترسی به ماتریال علمی و غیر مذهبی و مارکسیستی تعمق بیشتری در من ایجاد شد.

بی خدایان - جامعه کردستان از سوی بسیاری از آزاد اندیشان جامعه ای کمتر تحت سلطه قید و بندهای دینی تلقی می شود. این تصویر تا چه حد به واقعیت نزدیک است؟ چرا؟

رحمان حسین زاده: به نظر بسیار به واقعیت نزدیک است. جامعه کردستان بخشی از جامعه ایران است، که بارها در مورد اینکه جامعه ایران اسلامی نیست، صحبت شده و مطالب بارزشی نوشته شده است و فکر میکنم، نشریه شما هم در این رابطه نقش ایفا کرده است. علاوه بر این چند فاکتور دیگر در این زمینه به فضای غیر مذهبی و غیر دینی در کردستان کمک کرده است. سنت اعتراض علیه دولت مرکزی در جامعه کردستان قوی است. مذهب و اسلام در جامعه کردستان نه تنها هیچگاه سنت اعتراضی قوی نبوده، بلکه عمدتاً عصای دست دولت مرکزی و ارتجاع بوده است. این را هم در دوره رژیم سلطنتی و بویژه در جمهوری اسلامی دیده ایم. مذهب موجود در جامعه کردستان مذهب سنی گری است که بر خلاف مذهب شیعه، ادعا و دخالت گری در سیاست را نداشته است. و مهمتر از اینها از دوره انقلاب ۵۷ تاکنون جریان چپ و کمونیستی قوی و اجتماعی در کردستان عروج کرده است و یک وجه مهم فعالیت آن در افتادن با مذهب و خرافات مذهبی بوده است. مجموعه اینها قید و بندهای مذهبی را به حاشیه رانده است.

خدایان (۲)

رابرت گرین اینگرسول
(۱۸۷۲)

ترجمه: اعظم کم گویان

انکار و رد این اشباح لایتناهی، این خدایان و نادیده گرفتن صورت "شیرین و گرم" باریتعالی، معادل نفرت ابدی برای شما خواهد بود. دروازه های طویل بهشت بر روی شما بسته خواهد شد و شما با نفرینی ابدی که در گوشتان صدا خواهد داد و با لکه ای ننگ بر پیشانی خود، بعنوان یک محکوم همواره زنده و یک موجود ابدی لعنت زده در جهنم سرگردان خواهید بود.

یکی از این خدایان که سپاس و مهر و محبت از ما طلبکار است و مورد عبادت هم قرار گرفته، اگرچه که چیزی از بیرحمانه تر از عبادت پیدا نمی شود، به مردم منتخب خود قواعد زیر را بعنوان قوانین جنگ راهنمایی و توصیه کرده است: "وقتی که به شهری وارد می شوید که قصد دارید علیه آن بجنگید، به مردم آن اعلام صلح کنید و خود را مدافع صلح جا بزنید. مردم و همگی را وادار کنید که به رعایا و خدمت گزاران شما تبدیل شوند. اگر آنها با شما صلح نکردند و جنگیدند، شما شهر و کلیه ساکنانش را تسخیر کنید و هنگامی که خداوند متعال شهر را در ید قدرت شما قرار داد، کلیه افراد ذکور را از دم شمشیر بگذرانید. زنان و کودکان و حیوانات و غنائمی را که در شهر وجود دارد، به تعلق خود درآورید. سپس همین کار را در مورد

شهرهای دیگر که بسیار از آن شهر دور هستند انجام بدهید. اما در شهرهایی که خداوند پر عظمت به شما بعنوان میراث داده است حق دارید هیچ موجودی را زنده نگذارید.

به ما گفته شده که چنین خدایی را عبادت کنیم: در مقابل او سجده و تعظیم کنیم و بگوئیم که وی خوب و بخشنده است، عادل و مظهر عشق و محبت است. به ما گفته شده که هر نوع صفت و احساس والا را به این خدا نسبت بدهیم و اگر از انجام این کار خودداری کنیم، تقبیح می شویم، مورد نفرت قرار گرفته و طرد خواهیم شد و همین خدا تهدید می کند که ما را در آتش ابدی خواهد سوزاند. اما بگذار مردم متنفر باشند، بگذار خدا تهدید کند، ما مردم را آموزش خواهیم داد و خدا را حقیر شمرده و به مصاف می طلبیم.

کتابی که انجیل خوانده می شود با عبارات و روایاتی وحشتناک و ناعادلانه پر شده است. انجیل کتابی است که در مدرسه به کودکان تدریس می شود تا آنها با ملاطفت و انسان بار بیایند. این کتابی است که می خواهند در قانون اساسی ما بعنوان مرجع قدرت و منبع عدالت برسمیت شناخته بشود.

عجیب است که کلیسا هیچکس را بخاطر اینکه خدا را بد می داند یا بد بداند تحت تعقیب قرار نداده است، در حالیکه صدها میلیون بخاطر اینکه به خدا بعنوان موجودی خوب فکر کرده اند، نابود شده اند. کلیسای اورتدکس هرگز فرقه یونیورسالیست ها را بخاطر گفتن اینکه "خدا محبت است"، نخواهد بخشید. کلیسای اورتدکس

همواره بر نفرت ورزیدن و اینکه کلیه مردم زن و مرد و کودک لایق نفرت ابدی هستند، پافشاری کرده است.

از ما خواسته شده است که بخش های وحشتناک انجیل و این اصول جنگ را موجه بدانیم چون انجیل کلام خدا است! از لحظه ای که ما می پذیریم که چون انجیل کتابی مقدس است و به همین دلیل نباید مورد تردید قرار بگیرد، از همان لحظه بردگی مغزی و زندان فکری را پذیرفته ایم. اگر ما محق هستیم که عقل و مغز خود را به کار بگیریم، مطمئنا حق داریم بر طبق عقل و خرد خود عمل کنیم و هیچ خدایی حق مجازات ما را ندارد.

رستگاری از طریق بردگی بی معنی است. تا زمانی که فکر کنید انجیل از آسمان آمده است، این کتاب ارباب شما باقی خواهد ماند. تمدن در این قرن حاضر، زاده ایمان به خدا نیست، برعکس ناشی از بی دینی و آزادی افکار است. چیزی که به نظر من می آید و به نظر هر انسان عاقلی هم به همین ترتیب قانع کننده می آید این است که انجیل کاملاً و خالصاً اختراع انسان است، یک اختراع بربرمآبانه. انجیل را مانند هر کتاب دیگری بخوانید، به آنچه که در آن آمده فکر کنید، باندهای تعصب را از چشمان خود بر دارید، قلب خود را از ترس بری کنید، تعصب را از مغز خود بزدائید و سپس کتاب مقدس را بخوانید. آنوقت خود شما منصفانه قضاوت می کنید که نویسنده چنین کتابی چگونه می تواند مظهر غائی عقل و خرد و خلوص و پاکی باشد؟

اجداد ما نه تنها کارخانه تولید خدا داشتند بلکه کارخانه های

تولید شیاطین هم داشتند. این شیاطین معمولاً خدایان سرنگون شده و نافرمان بودند. برخی شورشهای ناموفق بر پا کرده بودند، برخی ناپرهیزی کرده و در سایه لایه های ابر در آسمانها، همسر خدای خدایان را بوسیده بودند و به همین دلیل لعنت شده بودند.

این شیاطین معمولاً به انسان سمپاتی داشته اند. در مورد آنها یک حقیقت خارق العاده وجود دارد: در کلیه تئولوژیها، میتولوژیها و ادیان، شیاطین از خدا بخشنده تر و بطور کلی به انسان نزدیک تر بوده اند. هیچیک از شیاطین به ژنرالهای خود دستور قتل عام کودکان و پاره کردن شکم زنان حامله را نداده است. این وحشیگری ها همواره توسط خدای خدایان فرمان داده شده اند. این بربریت کار خدای خدایان بوده است. قحطی های ترسناک با کودکان در حال مرگ با لبان خشکیده از تشنگی و در حال مکیدن پستانهای خشک مادر، کار و فرمان "خدای مهربان" بوده اند. هیچیک از شیاطین به این بیرحمی متهم نشده اند و مقصر نبوده اند.

بر طبق اسناد و مدارکی که در کتابها موجود است، یکی از خدایان بجز هشت نفر دنیایی را به نابودی کشاند. پیر، جوان و زیبا و بی دفاع همگی به فرمان خدا در دریا غرق شدند. این تراژدی وحشتناک که به تصور هیچ کشیش احمقی هم نمی تواند برسد عمل شیطان نبود بلکه دقیقاً کار خدا بود که مردم بیچاره ای را که او را عبادت می کردند به ورطه نیستی و نابودی کشاند.

ادامه دارد

سکولاریسم گام اول در آزادی از دین

چرا مسلمان نیستم!

"چرا مسلمان نیستم" یکی از صفحات همیشگی "بی خدایان" خواهد بود. این صفحه مکانی است برای ارائه کیفر خواستها و تجارب شخصی بیخدایان. از کلیه خوانندگان و علاقمندان دعوت می کنیم با نوشتن تجارب خود برای این صفحه، اعتراض خود به انقیاد دینی و خداپرستانه را با صدایی رسا و محکم اعلام کنند.

سریدیر

چرا مسلمان نیستم!



بابک یزدی

انسان با خدا متولد نمی شود. ولی در خیلی موارد شرایط زمانی مکانی در او تأثیری فراوان دارد. من هم مثل خیلی های دیگر نه تنها پدر، مادر، زبان، محل تولد، رنگ پوست و ... را خودم انتخاب نکردم بلکه اضافه بر اینها خدا و مذهب و خرافات هم از خانواده و محیط به من تحمیل شد و متأسفانه ۲۳ سال طول کشید تا توانستم دوباره خودم را از این قید بندها و خرافات آزاد کنم. من در خانواده و محیطی سخت مذهبی متولد شدم. از ۵ سالگی در زمستانهای سرد مجبور بودم هر روز صبح زود از خواب بیدار شده و چون آب لوله کشی در آن زمان در محل ما نبود به سر چشمه رفته و وضو بگیرم و با پدر و مادرم به نماز بایستم. از ۷ سالگی وادار به روزه گرفتن شدم. قبل از دبستان مرا به مکتب قرآن فرستادند و بیشتر قرآن را قبل از دبستان خواندم، ولی چون قرآن را تمام نکرده بودم تابستانهای سال اول و دوم دبستان را هم مشغول

درس قرآن بودم، تا قرآن را تمام کردم. آخر این هم برای من صواب بود و هم برای پدر و مادرم صواب و افتخار. البته طبیعی بود که در سن پنج شش سالگی با ضرب ترکه های پید ما را به مکتب قرآن می بردند و گرنه برای من در آن زمان بازی خیلی بیشتر مزه می داد. از ۱۲ سالگی دیگر کم کم به خودم می گفتم چرا این خدا که می گویند عادل هم هست به نماز و روزه و عبادت ما احتیاج دارد؟ چرا باید من در این سرمای چند درجه زیر صفر به سر چشمه بروم و وضو بگیرم و ... تا این خدای از خود راضی را بیشتر راضی کنم؟

در دبستان نیز کتابها با "به نام خدا و عکس شاه و شهبانو" آغاز می شد و هیچ کاری را نمی شد بدون نام خدا شروع کرد و خدا همیشه بر همه کار ما در هر زمان و مکانی نظارت می کرد. دو ملائکه همیشه بر روی شانه های راست و چپ من بودند که کارهای خوب و بد مرا برای خدا گزارش می کردند. سؤال همیشگی آن موقع من این بود که این خدا کی وقت می کند این گزارشهای این دو ملائکه را که بر دوش هر انسانی نشسته اند را بخواند؟ آخه میلیونها انسان وجود دارد و دو برابر آنها ملائکه خدا چگونه این همه گزارش را می خواند و بعد تصمیم می گیرد؟ و تازه این پرونده ها را در کجا و چگونه حفظ و بایگانی می کنند. اصلاً این ملائکه به چه زبانی این گزارشها را می نویسند. آیا خدا فقط عربی بلد هست؟ اصلاً اگر خدا همه این چیزها را قادر است خودش به تنهایی حفظ کند چرا دیگه به میلیونها ملائکه و گزارش و بایگانی احتیاج دارد.

یادم است اولین باری که از ملای ده پرسیدم که آیا خدا و آن دو ملائکه در موقع توالد رقتن هم بر ما نظارت دارند؟ شیخ بیچاره حاج و واج از سؤال من، داد زد که "بچه چرا سؤالهای بی تربیتی می کنی؟".

خوشحالی من در کودکی این بود که من قرآن را تمام کرده و زودتر از دیگر

بچه های محل هم این کار را کرده ام. و مادرم همیشه بدین می بالید که پسرش در ۷ سالگی قرآن را تمام کرده است.

کم کمک که به نوجوانی رسیدم مرا به انجمن حجتیه بردند که بر علیه بهائیت و سنی ها تبلیغ می کرد. در آن زمان در انجمن حجتیه تبلیغات زیادی بر علیه شریعتی می شد و او را به بهائی، سنی، و کمونیست ربط می دادند. من خیلی حساسیت داشتم که این شریعتی سنی، بهائی و کمونیست را بشناسم. چند کتاب او را یواشکی (از ترس آخوندها و مأموران رژیم هر دو) گیر آورده و خواندم. همین مسئله باعث شد که من به نظرات انجمن و مروجین آن مشکوک شوم. من دیگر تا حدودی فرق بهائی و سنی و کمونیست را می فهمیدم و چند کتاب هم از شریعتی خوانده بودم. روزی در جلسه انجمن وقتی بحث داغی بر علیه شریعتی بود، من خطاب به ناطق گفتم "آخه مکه می شود این بابا هم سنی باشد، هم بهائی و هم کمونیست؟" و ایشان گفت "شریعتی از همه ی اینها هم بدتر است!" من گفتم آخه اگه بهائی باشد که سنی نیست و اگر کمونیست باشد که دیگه نمی تواند سنی باشد!" در هر صورت من در آنجا کتاب شریعتی را که در کیف داشتم در آوردم تا به آنها ثابت کنم که شریعتی کیست و ...

مرا به جرم داشتن و خواندن کتاب شریعتی از انجمن حجتیه اخراج کردند! من از نابرابری اجتماعی همیشه دلخور و ناراضی بودم. یادم هست در نوجوانی من و پسر کدخدای ده میرفتیم در باغ کدخدا و انگور و گیلاس می دزدیدیم و آنها را در بسته بندیهای پلاستیک کوچک میگردیم و شب که تاریک می شد به در منزل فقیر بیچاره ها که دسترسی به میوه نداشتند می بردیم و در میزدیم و قبل از اینکه آنها بیایند در می رفتیم. و جالب اینکه در مسجد از آنها می شنیدیم که خضر پیغمبر شبها برایشان میوه می آورد!

من روزی به مادرم که خیلی مورد

اعتماد و اطمینان من و مردم بود گفتم "مادر می دانی خضر پیغمبر دروغ است" و او گفت "کفر نگو پسر". من گفتم "مادر انگورها و گیلاسها را من و حسن پسر کدخدا از باغ خود کدخدا می دزدیم و به در خانه ی آنها می بریم". اما چون از طرفی از جهنم هم می ترسیدم از مادرم پرسیدم "مادر حالا ما به خاطر این دزدی جهنم نمی رویم؟" و مادرم گفت "نه مادر خدا آفریده برای خلقی نه برای خلقی، چرا فقط کدخدا از این نعمت برخوردار باشد؟ ولی به کسی نگوئید چون ایمان مردم ضعیف می شود!"

مطالعه آثار شریعتی مرا کم کم به مجاهدین رساند و چنین شد که در قبل از انقلاب من یکی از فعالین سازمان مجاهدین شدم.

در سالهای قبل از انقلاب و دیکتاتوری شاه بدین دل خوش داشتم که در مبارزه درگیر بوده و برای جامعه ی بدون طبقه ی توحیدی مبارزه می کنم. کتابهای شناخت، تکامل، راه انبیا راه بشر و اقتصاد توحیدی اولین کتابهای جدی بود که در تشکیلات مجاهد در مورد فلسفه و اقتصاد و طبیعت به ما درس داده شد. در آن زمان بیشتر درگیر مبارزه با دیکتاتوری شاه بودیم و به فلسفه کمتر می پرداختیم.

پس از انقلاب بحث های جلوی دانشگاه به ویژه مرا بیشتر به تفکر و مطالعه ی فلسفی واداشت. در تشکیلات مجاهدین علاوه بر کتابهای بالا درسهای تبیین جهان که سخنرانیهای مسعود رجوی در دانشگاه صنعتی شریف بود ظاهراً تنها راهگشای مسائل فلسفی ما بود. من به دلیل علاقه فلسفی در این زمان چندین دور تبیین جهان را دوره کردم. به همین دلیل مسئولیت تدریس تبیین جهان در محل را به من محول کردند و مدت زمانی هم این درسها به خوبی پیش می رفت.

من می دانستم که خیلی از مجاهد ها در زندان به مارکسیست رو آورده

← بقیه در صفحه ۴

نامه های شما

مهم است. تنها چیزی که به ذهن من نمی رسید چنین نشریه ای بود.

به نظرم روشنفکران دینی اسلامی از جمله شریعتی و سروش و دیگران باید مورد نقد و بررسی قرار گیرند و روشن کرد که چرا و کجا این دسته آدم ها پیدا می شوند و دنبال چه بوده و هستند. به نظرم جای اینها در نشریه شما خالی است. موفق باشید.

مجید امیدی از ایران

باید تک تک کلمات و جملات "بی خدایان" را قورت داد! با درود به سردبیر نشریه بی خدایان و سلام

به گرمی می فشارم. غرض از مزاحمت درخواست ارتباط با یک دوست ضد مذهبی و بی خدا و دین در ایران و ارسال منظم بی خدایان برای وی توسط شماست. آدرس ای میل وی ضمیمه است.

یاشار سهندی از ایران

اگر بگویم بی خدایان فقط عالی است چیز زیادی نگفته ام! ... من در مورد بی خدایان فقط می توانم بگویم عالی است که البته چیز زیادی نگفته ام چرا که ضرورت و نبودن و لازم بودن آن را می دانستید که منتشرش کردید. البته جدید بودن آن خیلی

اعظم جان سلام، امیدوارم خوب باشید. به شجاعت شما افتخار می کنم. امیدوارم من هم جرات داشته باشم آزادانه حرفهایم را بزنم. از توجه شما ممنونم. می بوسمت.

پویان از ایران

ارسال نشریه خانم کم گویان سلام، از اینکه ماهنامه جالب و خواندنی خودتان را برای من فرستادید سپاسگزارم. من تا شماره ۴ آن را از سایت شما دریافت و مطالعه کردم. از آنجایی که خطر فیلتر کردن سایت شما از طرف گشتاپوی اسلامی

وجود دارد خواهشمندم در صورت فیلتر شدن این سایت، اگر امکان دارد ماهنامه خودتان را برایم بفرستید. با آرزوی یک جهان بدون دین.

مهران عظیمی از ایران

نشریه را به دیگران می رسانم سلام، از شما بخاطر ارسال بی خدایان ممنونم، من آن را برای دوستانم ای میل می کنم. موفق باشید.

فرید از نروژ

چگونه "بی خدایان" را دریافت کنم؟

با عرض سلام. از شما می خواستم بپرسم چگونه می شود مجله بی خدایان را دریافت کرد؟ لطفاً برایم ای میل بفرستید. من ساکن نروژ هستم و دوست دارم مجله شما را دریافت کنم. با احترام.

مسعود محمدی از ترکیه

برای یک دوست ضد مذهبی در ایران بی خدایان را بفرستید با سلام به خدمت شما. از تلاشهای شما برای یک دنیای بهتر واقعا سپاسگزارم و دستتان را

احسان از ایران

شاید روزی دنیا زیباتر از این بشه که هست سلام اعظم خانم می خواستم بگویم که ما دوستت داریم. هر چند سخته که با دین داران مبارزه کرد چون بیشتر آنها نادان هستند. ولی ما ادامه می دهیم شاید روزی دنیا زیباتر از این بشه که هست. دوستدار تو

پویان از ایران

آرزوی یک دنیای بدون مذهب و مالکیت خصوصی سلام خانم کم گویان، از شما بخاطر کتاب درخواستی من که برایم فرستادید بی نهایت سپاسگزارم. امیدوارم در راه رسیدن به اهداف والای انسانی تان موفق باشید. آرزوی یک جهان انسانی بدون دین و بدور از مذهب و مالکیت خصوصی را که عوامل اصلی از خود بیگانگی انسانها هستند برای شما و خودم و تمام انسانهای زنده را دارم. با تشکر فراوان

علی عبدالی از سوئد

بیشتر بی خدا شدم! اعظم عزیز امیدوارم حالت خوب باشد. دست برای انتشار نشریه با ارزش بی خدایان درد نکند. من که از اول بی خدا بودم ولی با دیدن آن بیشتر بی خدا شدم. در نظر دارم برای بخش "چگونه بی خدا شدم" خاطرات خودم را بنویسم. تابحال فرصت نکرده ام اما حتما این کار را می کنم. با آرزوی پیشرفت بیشتر و با آزادت رفیقانه.

روشنک روشنی از ایران

به شجاعت شما افتخار می کنم



می نویسم و سرپرست من تصادفاً خالد ابو ال فضل است. تز من این است که عملیات انتحاری یک رفتار موقعیت طلبانه و برای کسب موقعیت در فرهنگ اسلامی است. من مقالات شما را بسیار روشنگرانه، آموزنده و متأثر کننده یافتم و با این امید این یادداشت را می نویسم که شما به برخی از سوالات من بعنوان یک فرد غیر متخصص پاسخ بدهید یا مرا راهنمایی کنید. بخشی از تحلیل من بر این فرضیه استوار است که فرهنگ اسلامی مبتنی بر شرف و بی شرفی است، و فرد برای ارتقای موقعیت خود در این فرهنگ می کوشد که از لطمه خوردن شرف خود جلوگیری کند یا با اقداماتی آن را در چشم دیگران بیافزاید. آیا شما منبعی در مورد شرف و بی شرفی در اسلام می توانید به من معرفی کنید؟ یا آیا شما فکر می کنید این فرضیه ای معتبر است؟ نکته دیگری که من می خواهم اضافه کنم این است که جوامع اسلامی در مقابل تغییر و به کارگیری ارزشهای نوین مقاومت می کنند. بخشی از این مقاومت بخاطر اعتقاد به کمال قانون اسلامی شریعه و الهی بودن آن است. انحصار علمای اسلامی بر تعبیر از قرآن و شریعه، دلیل دیگری برای این مقاومت در مقابل تحول و تغییر است. شما درباره این نکته چه فکر می کنید؟ آیا منبعی در مورد این مساله سراغ دارید؟ من از هر نوع کمک شما در باره این موضوعات سپاسگزارم و مایلم یک پیش نویس از رساله ام را اگر علاقمند به خواندن آن بودید برایتان بفرستم. با بهترین آرزوها

هستم ولی دوست دارم که بیشتر بدانم. لطفاً مرا راهنمایی کنید. من کتاب خوب شما را با عنوان "بی خدایی، آزادی از دین و سعادت انسان" را خواندم و لذت بردم چون من هم از کسانی هستم که مطمئن هستم دیگر هیچ وقت با نام خدا فریب نخواهم نخورد. با این وجود چند تا نکته در مورد کتاب به نظر رسید که میگویم. (البته اگر نظر مهم است): کتاب فقط برای کسانی خوب است که قبلاً خودشان بی خدا باشند. یعنی من شک دارم فردی با خدا آن را بخواند و نظرش عوض بشود. دلیل این امر این است که شما ابتدا خدا را با دلایل علمی نقض نکرده بودید (فقط در یک پاراگراف این کار را کرده بودید که خیلی کم بود) و بقیه کتاب بیشتر روی اشتباه بودن تعالیم اسلامی متمرکز بود. مسلماً کسی که فکرش آزاد باشد این اشتباهات را می فهمد. ولی آیا شما مسلمانی را می شناسید که فکرش آزاد باشد؟ نظر من این است که بهتر بود فصلهای ابتدایی کتاب بیشتر روی دلایل علمی (نظریه تکامل) بحث می کرد و در فصلهای بعد برهانهای مسلمانان و بچه گانه بودن آنها را نقد می کردید و در نهایت تناقضات قرآن با علوم و آزادیهای انسان. وقتی خواننده به اینجا می رسید تازه شروع می شد که با ارزشهای متحجرانه و پول پرستانه ملاها تاخت. ولی کتاب شما دقیقاً از همین جا شروع شده بود. دوستار شما

ایتان باورز از آمریکا

راهنمایی در باره انگیزه عملیات انتحاری اسلاميونخانم کم گویان عزیز، من یک دانشجوی سال سوم حقوق در دانشگاه ییل در آمریکا هستم و در حال حاضر رساله ای درباره عملیات انتحاری

بخصوص پدرم که هر وقت چیزی می خواستم یا چیزی می گفتم به من می گفت تو بهایی هستی. از نماز خواندن به شدت متنفر شدم و روزه هایی را که گرفته بودم به این و آن می بخشیدم. نسبت به هر چیزی که از گذشته گفته شده بود و باید انجام می دادم اعتراض می کردم. از اینکه مردمی نماز می خواندند، روزه می گرفتند، تهمت می زدند و غیبت می کردند متنفر شدم. زیرا فهمیدم داشتن دین برای پوشش و تزویر به کار می رود. کسی اعتقادی به خدا، روزه و رسوم و بخصوص ریا بکار می برند. من با این اعتقاد فهمیدم پیغمبر و امامان برای تزویر و فریب مردم دین را تبلیغ می کردند، برای اینکه زنان زیادی در حرمسرا داشته باشند و ثروتی که از صدقات از مردم جمع می کردند صرف حرمسراها می کردند. آذر این مطالب را برایم نگفت ولی باعث شد خودم دست به کار شوم و هیچوقت پشیمان نیستم. با درود.

احسان از ایران

آزادگی شما را تحسین می کنم دانشجوی ارشد یکی از دانشگاههای ایران هستم و ۲۵ سال سن دارم. باید بگویم آزادگی شما را تحسین می کنم ولی کمونیسم را قبول ندارم. چون دیدم مهد کمونیسم (شوروی) چگونه از هم پاشید. از طرف دیگر به گوناگونی در طبیعت و انسانها اعتقاد دارم چون دقیقاً تکامل هم به خاطر این گوناگونی پیشرفت می کند. من فکر می کنم که تبعیض غیر قابل اجتناب است و باید وجود داشته باشد تا جامعه پیشرفت کند و فکر می کنم این افکار با کمونیسم تناقض دارد. من الان احساس می کنم در اوج آزادگی

به حزب کمونیست کارگری. به قول یکی از نویسندگان بعضی از کتابها را باید دور ریخت و بعضی را یک بار خواند و بعضی را باید خورد. در مورد بی خدایان عرض کنم تک تک کلمات و جملات آن را باید قورت داد چون کمتر کتاب و نشریه ای پیدا می شود که این چنین آشکار می نویسد. من هر نوع بدبختی و گرفتاری که فکر می کنم داریم از مذهب است. من در سال ۵۷ در تبریز زمانی که با دختری دوست بودم این جمله را بیان کرد: "تمام گرفتاریهای ما از اسلام است." آن زمان هنوز اعتقادات مذهبی داشتم و مفهوم جمله او را نفهمیدم. من آذر را بعد از آن ملاقات و بیان آن جمله، دیگر ندیدم. رابطه من بعد از دوستی، از طرف من عاشقانه شد اما او پاسخی نداد. آن زمان ۱۷ سال بیشتر نداشتم. من تنها ماندم با یک دل عاشق. جمله او با طبع عاشق و دل شکسته من، در من اثر کرد. آذر یک کلمه در مورد اعتقاد خود چیزی نگفت. من تشنه حقیقت بودم. آذر چراغی را روشن کرد و آن چراغ هنوز روشن است. من کتاب اصول مقدماتی فلسفه را خریدم آن کتاب را خواندم و لذت بردم. بتدریج کتابهای دیگر کمونیستی را مطالعه کردم. کتابهای احمد کسروی را خواندم اما آنجایی که به خدا اعتقاد داشت نپسندیدم. کسروی می خواست اسلام را اصلاح کند اما پاکسازی مطالب مرا بیشتر آگاه کرد. من خود بخود به اعتقادات تازه ای رسیده بودم. مهمات گذشته را از فکرم بیرون ریختم. افکار جدید دنیای تازه ای برایم بوجود آورد. نسبت به گفته های بزرگترها شک کردم و به محفوظاتی که دیگران می گفتند دیگر اعتقادی نداشتم. من در بین نزدیکان و آشنایان به کافر و بهایی معروف شدم

قصه آفرینش

نیستی چگونه هستی شد!

حسن صالحی

در آغاز هیچ کس و هیچ چیز نبود جز خدا. و خدا کامپیوتر را آفرید. و خدا فکر کرد که با استفاده از ماشین کار خلقت جهان را زودتر به پایان خواهد برد. و خدا کامپیوتر را جلوی آینه از گل ساخت. از کامپیوتر صدایی در نمی آمد. خدا گفت On. ولی سودی نداشت. و خدا با برق در کامپیوتر حیات دمید و صدای خرخر کامپیوتر بلند شد. و این صبح روز اول بود. و به هنگام شام خدا فراموش نکرد که کامپیوتر را خاموش کند تا برق زیادی مصرف نکند.

و خدا پشت کامپیوتر نشست و دست بکار ساختن کائنات شد. و خداوند خدا خورشید، زمین، ماه، حیوانات، نباتات و غیره را درست کرد. خدا در نظم و ترتیب چیزهایی که می آفرید حسابی حواسش جمع بود که بهانه ایی دست دانشمندان ندهد. اول روشنایی را نساخت که بعداً یقه اش را بگیرند که چطور تو روشنایی را در روز اول درست کردی و منبع ایجاد آن یعنی خورشید را در روز چهارم! و خدا بر کار خود آگاه بود. و خدا چون نیک می دانست که ماه از سیارات بی نور است، اعلام نکرد که ماه را بعنوان مشعلی در شب برای روشن کردن زمین آفریده است. و خدا وقتی که در یک روز علف سبز را بعنوان تغذیه حیوانات زمین و پرندگان آسمان قرار داد، فوراً فهمید که یک چیزی جور در نمی آید. مگر نه این است که شیر، ببر، عقاب و شاهین علف نمی خورند؟! و خدا برای این حیواناتی زبان بسته هم خوراک بر روی

زمین قرار داد. و آنها خدا را شکر کردند و مثل کارتون "لاینز کینگ" در مقابل عظمت و رحمت خدا سر تعظیم فرود آوردند!

و شام بود و صبح بود. و روز و شب خدا بهم دوخته شده بود. و خداوند خدا آنقدر مشغول بود که نمی دانست از کار خلقت چند روز می گذرد. و خدا فکر کرد همان بهتر که ذکر روزها را مسکوت بگذارد. چرا که بهانه را از دست ملانقطی ها خواهد گرفت. آنهایی که می گویند چگونه ممکن است که جهان در عرض شش روز آفریده شود در حالیکه از اولین انفجار بزرگی که منجر به بوجود آوردن کهکشان ها شد حدود ده تا پانزده میلیارد سال می گذرد؟! و خدا البته جواب این را داشت و پیش خود فکر کرده بود که بگوید هر روز او معادل چند میلیارد سال است.

خدا از بس که "کد نویسی" کرده و با "کی برد" ور رفته بود درمفاصل انگشتانش درد عجیبی احساس می کرد. با اینهمه خدا هنوز حضرت آدم را نیافریده بود. و خدا تصمیم گرفت که آدم رادر یکی از "چت روم" های بهشت درست کند. و خدا از ترس اینکه مبادا بگویند که او از نظریه تکامل داروینی سر در نمی آورده، آدم را به شکل انسان نئاندرتال قدری پشمالو و البته نر آفرید. و خدا فکر کرد که آدم به یک جنس مخالف هم احتیاج دارد تا از نوع خود تکثیر کنند. و خدا می دانست که بعد ها با فمینیست ها سر دنده چپ آدم مشکل خواهد داشت. او بر همه چیز آگاه است و از همه چیز پیشاپیش خبر دارد. اما مایل بود که موضوعی برای بحث فمینیستها فراهم آورد. و خدا حوا را در "چت روم" دیگری در بهشت قرار داد. و خداوند هشدار داد که آن دو، فقط با یکدیگر

"چت" کنند و استفاده از هر گونه دوربین ویدئویی را برای آنان ممنوع کرد. ولی کاسه صبر آدم و حوا لبریز شده بود. همدیگر را می خواستند. و خدا چشم بر شیطان فرو بست که آگهی های سکسی برای آن دو می فرستاد تا آنها را تحریک به آن کار ممنوعه کند. و آنچه که نباید اتفاق می افتاد، اتفاق افتاد. خدا یک لحظه خوش خیالی کرده بود.

و خدا خشمگین شد. در واقع خودش را به عصبانیت زد. می خواست از شر کار خلقت و آدم و حوا خلاص شود و چپقی چاق کند و ویدئو گیم جدیدش را چک کند. و خدا دستور داد که آدم و حوا را بعنوان مجازات به زمین بفرستند. و قند در دل آدم و حوا آب شد. چرا که در روی زمین و دور از چشم خدا، برای آنها بهشت واقعی بود.

و خدا چپش را از کیسه توتونش در آورد و خواست با شعله کبریت دودش را راه بیاندازد. به ناگهان برق رفت. و کامپیوتر خدا خاموش شد. و خدا فراموش کرده بود دگمه save را فشار دهد. و کامپیوتر خدا backup نداشت. تمام خلقت بر باد رفت! و خدا اول اوقاتش تلخ شد. و بعد لبخند پیروزمندانه ای زد و پیش خود فکر کرد "بعد از کشیدن چپم به سمساری محل می روم و یک کامپیوتر درست و حسابی میخرم." خشم خداوند و ماجرای طوفان نوح درست ۱۶۵۶ سال از خلقت آدمی می گذشت. هوای آفتابی آن روز به خدا امکان می داد که از آن بالا مالاها زمین را دید بزند. البته همه چیز قدری تار دیده می شد. خداوند عالم که این آخریها چشمانش آب مروارید آورده بود، عینک ذره بینی اش را به چشم زد و سپس همه چیز را تقریباً بوضوح دید. ولی خدا

از مشاهده آنچه می دید راضی نبود. نه تنها ناراضی که خشمگین بود. با اینهمه این اوضاع جهنم بود که فکر پروردگار را بخود مشغول می کرد.

افرادی که از خدا نمی ترسیدند. فوج فوج به جهنم رانده می شدند. با اینکه خداوند عالم جهنم را آفریده بود تا کافران را به زانو درآورد، اما آنها از رفتن به جهنم دیگر ابایی نداشتند. حتی عده ای از پل صراط که بر متن دوزخ کشیده شده است، به نشانه عناد با کمال میل به قعر جهنم شیرجه می رفتند. عده ای دیگر از ارتفاع پل صراط هیجان وصف ناپذیر

Bangy Jump را تجربه می کردند. اعمال شدیدترین مجازات برای ملحدین در جهنم نه فقط آنها را تسلیم اراده الهی نکرده بود بلکه نافرمانی کافران را دو چندان کرده بود. اهل دوزخ در اعتراض به خوردن کثافات بجای غذا و پاشیدن فلز مذاب به صورتهایشان و نوشیدن آب داغ و ... کمیته های دفاع از حقوق بشر درست کرده بودند. در میان نوزده فرشته ای که در جهنم بودند، باور به اعتقادات مذهبی سست شده بود. شایع بود که حزب کمونیست کارگری در این جریان دست دارد. این موج برگشت از دین داشت آن تعداد اندک مقربان درگاه الهی مقیم بهشت را نیز دربر می گرفت. ساکنین عدن وسوسه دیدار از دوزخ را در سر داشتند تا برای یکروز هم که شده احساس نافرمانی از خدا را تجربه کنند و در همان حال دوزخیان در پی آن بودند که نمونه بوستان عدن و آن نهرهای روان آب، شیر، عسل و شراب را با کیفیت بهتری در جهنم برپا کنند. اعتراض و شورش در جهنم به یک امر دایمی تبدیل شده بود. بعلاوه منابع سوختی جهنم به علت مصرف بیش از حد برای

فروزان نگهداشتن آتش دوزخ رو به اتمام بود و مشکل تأمین انرژی به نحو حادی خودنمایی می‌کرد به طوریکه روزانه چند ساعت آتش را خاموش می‌کردند تا در مصرف سوخت صرفه‌جویی شود. در صفحه ۱۱ از صفحه ۴

خداوند عالم هر بار قبل از آنکه افراد تازه ای را روانه دوزخ کند از جهنم می‌پرسید: "آیا پر شدی جهنم؟" و جهنم پاسخ می‌داد: "دارم می‌ترکم".

همه اینها جهنم را به یک بمب ساعتی تبدیل کرده بود که دیر یا زود منفجر می‌شد. خداوند باید فکری به حال این وضعیت می‌کرد. قادر متعال به دلیل عمل کردن نقش توانایی آن را نداشت که در صور بدمد و یا آن صدای بد بوی ناگهانی را که نشانه رستاخیز بود سردهد. از سوی دیگر "درازای روز رستاخیز ۵۰ هزار سال بود" و خداوند به دلیل کهولت سن حوصله یک چنین روز طولانی با آنهمه تشریفات را نداشت. پس پروردگار عالم به چاره جویی افتاد، و دست آخر راه حل را بر روی زمین یافت. اگر او موفق می‌شد با مرعوب کردن انسانها بر روی کره ارض آنها را مطیع خود سازد آنگاه تعداد کمتری روانه جهنم می‌شدند و غائله جهنم نیز فیصله می‌یافت. از سوی دیگر با روانه شدن عده بیشتری به بهشت، بستگان درجه اول خداوند و معدود قدیسین مقیم آنجا لااقل مصاحبینی پیدا می‌کردند و از دیپرس روحی خلاص می‌شدند و در ضمن دیگر فیلشان یاد جهنم نمی‌کرد.

خداوند دانا به این نتیجه رسید که وقت آن است خالکوبی‌ها را نشان دهد. پس دست بدامان یکی از دوستان دیرینه و صمیمی خود که سردهسته **Hells Angels** بود شد. وی نوح بود و همدیگر را از اولین جنگ مغلوبه علیه کفار می‌شناختند. نوح در اثر خوردن لبنیات فراوان توانسته بود رکورد ایوب را بشکند و تا آن روز ۶۰۰ سال عمر کند. همیشه ۱۵-۲۰

نفری مسلح به سلاحهای جوراجور او را در میان داشتند. ملبس به شلوار و جلیقه ای چرمی بود و بوی عطر و گلاب می‌داد. با وجود زخمی عمیق بر چهره و چشمبندی بر یکی از چشمان، از صورتش نور می‌بارید و بر لبش لبخندی جاری بود. همیشه در دست کتابی داشت که در آن تپانچه ای جاسازی شده بود تا در صورت لزوم حریف را نفله کند.

پس خداوند ششل سیاه و کلاه شاپویش را درآورد و آنها را در صندوقچه اش گذاشت. تی شرتی مشکی و آستین کوتاه به تن کرد بطوریکه خالکوبی هایش کاملاً پیدا بود: دو فرشته تماماً برهنه که آتش از دهان بیرون می‌دادند. برای اینکه اندام لاغر و نحیف خود را بپوشاند، قدری پارچه در زیر تی شرتش تپاند. البته سرش را نیز از ته تراشیده بود تا سفیدی موهایش معلوم نشود. پس خداوند متعال خود را به ریخت هلز انجلز درآورد و به زمین آمد تا نوح را در یکی از کافه‌های زیر زمینی توکیو ملاقات کند. نوح چون ماجرا بشنید از حال و احوال دوست قدیمی خود متأثر گشت و قول یاری داد. آن دو تا پاسی از نیمه شب با هم بودند و نقشه ای را آماده کردند.

عزرائیل، فرشته مرگ، که هییتی هولناک داشت و فاصله میان دو چشمش هفتاد هزار روز بود، نتوانسته بود مردم بی‌ایمان را بترساند. قرار شد نوح از بهترین آدمکشان دنیا جوخه‌ای درست کند و این مأموریت را به انجام برساند. می‌خواستند با کشتن سرکردگان افراد بی‌ایمان و تعدادی از لامذهبان سایر انسانها را به کرنش و اطاعت وادارند، و قرار بر این شد که خداوند با ایجاد باد، طوفان، سیل و صاعقه صحنه مرگ ملحدان را رعب انگیزتر کند تا برای دیگران درس عبرتی باشد. خداوند رحیم مقرر کرد که آن جوخه به انواع سلاحهای سبک و سنگین، سرد و گرم، اتمی و غیر

اتمی مجهز شود و از هر سلاح یک جفت در دسترس باشد تا کار از محکم کاری عیب نکند. این عملیات مشترک علیه کفار را طوفان نوح نام نهادند و شب بعد را برای آغاز هماهنگ عملیات زمینی و آسمانی تعیین کردند. خداوند کریم مقداری پول نیز از خزانه غیب به نوح داد تا برای این عملیات هزینه کند. هنگام وداع "خداوند بزرگ، دست عنایت به پشت نوح کشید. پشت او سرد شد و سپس آرامشی بی نظیر احساس کرد..."

نیمه‌های شب که سکوت بر جهان خیمه زده بود و همه خاموش و آرام به خواب رفته بودند، صدای انفجار و شلیک گلوله چرت انسانها را پاره کرد. **Hells Angels** رهبری نوح عملیات را از زمین آغاز کردند و منتظر ایجاد طوفان از جانب خدا بودند. لیکن نه از آسمان تندری نازل شد و نه سیلی بر زمین جاری گشت. برعکس، هوا صاف بود و هیچ ابری در آسمان دیده نمی‌شد. ستارگان به انسانها چشمک می‌زدند. از عملیات آسمانی خداوند خبری نشد. ترس سراپای نوح را فراگرفت. با خود فکر کرد نکند در تله ای گرفتار آمده، نه، سر و کله باند های رقیب پیدا نبود. ولی از خدا هم اثری نبود. کم‌کم به این نتیجه رسید که اوستا کریم او را قال گذاشته است. صورت نورانی نوح ناگهان به کبودی گرائید و با عصبانیت بی نظیری که ویژه پیامبران است تفی کرد و گفت: "Fuck You" و بلافاصله دو بار بین انگشت شست و سیاه خود را گاز گرفت. آنگاه فرمان توقف عملیات را داد. اما دیگر دیر شده بود. نوح و یارانش در حلقه محاصره جمعیت بیشماری گرفتار شده بودند. مردم ناگهان مانند قارچ از همه جا سبز شده بودند. افراد نوح دیدند تیراندازی به سوی انبوه جمعیت مساوی با مرگشان خواهد بود. پس تصمیم گرفتند که تسلیم شوند. و اما خداوند پس از ملاقات با نوح

راهی عرش شد. پروردگار چنان در عالم فکر و خیال غوطه ور بود که نفهمید به بیراه رفته است. درست بعد از سدره المنتهی - یک پیچ مانده به خانه اش - راه را گم کرده بود. پس از آنکه شناکنان از دریاها و وسیع عبور کرد، مناطق نور و ظلمت که فاصله هریک از آنها پانصد سال راه بود را درنوردید. آنگاه از حجابهای جمال و کمال، سر و جلال و وحدت عبور کرد. اما مشکل اینجا بود که باریتعالی هنوز به آن هفتاد هزار گروه از ملائکه که بی حرکت در حال سجده بودند، نرسیده بود. چون خداوند همیشه عادت داشت که در بازگشت از زمین در آنجا بایستد و از پشت، سجده رفتگان را ساعتها نظاره کند. قادر متعال فوراً پی برد که این راه همان راه همیشگی نیست. ترس بر او مستولی شد. همه جا در ظلمت و تاریکی فرو رفته بود. خداوند حتی موفق نشد با دیده بصیرت، نور خدایی اش را مشاهده کند. کورمال کورمال جلو می‌رفت. خیس عرق شده بود. یادش آمد در شلوار کبریتی دارد. آن را روشن کرد. از آنچه که دید چندان خشنود نگردید. فرشته عذاب را دید که صورتی مسین داشت و آتش به فرمان او بود. فرشتگان بارگاهش میکائیل، اسرافیل و جبرئیل را صدا زد ولی همه به خواب عمیقی فرورفته بودند. گوشها را تیز کرد تا مددی باشد که ناگاه ناسزای خشم‌آلود نوح را شنید. اوقاتش به شدت تلخ شد. پیش خود فکر کرد که "من این میلیاردها کهکشانی و ستاره را نیافریده‌ام که در بین آنها سرگردان شوم". پروردگار عالم یادش آمد که گفته بود "هرکس را که شکاک باشد گمراه می‌کند". پس با خود اندیشید که آیا دلیل گم کردن راه شکاکیت من بوده است؟! آنگاه دچار هراس وحشتناکی شد و سراسیمه دستی به سر و صورت خود کشید. از خود پرسید "من هستم؟... یا نیستم؟..."

بترسید از غضب خدا !

یاشار سهندی

روز جمعه ای نشسته بودیم برای خودمان توی خانه و به مصائب مان فکر میکردیم. از جمله مصائب همین روز جمعه است! که یا باید اضافه کاری کنیم یا اینکه بکپی توی خانه، البته در زیر سایه حکومت الله جایی برای کارگران نیست که بخواهیم یک روز تعطیل را سرورته اش را جمع کنیم. یک روز کسالت بار و نکبتی، خوب این از خاصیت این روز است که می گویند روز امام زمان است. حتماً تو جریان هستی که یکی از همین روزهای جمعه ظهور می فرمایند. و جهان آلوده به کفر را با خون خواهند شست.

بگذریم. با شکم گرسنه و جیب خالی با همسرمان به قول آن خانم شاعر آلمانی در سکوت با یکدیگر پیوند داشتند را تجربه می کردیم که زنک در به صدا درآمد و دوستی رسید بدیخت تر از خودما! بعد از اینکه از مصائب هم خبردار شدیم دوستان درآمد و گفت:

بیا این فیلم را ببین تا مصائب خودت یادت بره!

فیلم مصائب مسیح را گذاشتیم تو دستگاه و 2000 سال رفتیم عقب. فیلم با تمام هیبت اش شروع شد و تمام شد! ما همین جور عین هو جن زده ها میخ تلویزیون بودیم!

«من دیگر مسلمانی را بوسیدم و گذاشتم کنار!»

این را دوستان گفت و بعد ادامه داد:

«دیدي اين عیسی بیچاره را، از امام حسین ما بیشتر زجر کشید. آب نخورد و دست حضرت ابوالفضل را از پشت بست. نه جان من! اشک خدا را دیدي که زمین و زمان را به هم ریخت. معجزه اش را دیدي که چطور گوش دشمنش را که قطع

شده بود چسباند. نه جان من دیدي؟ آن خانم فرماندار را دیدي که چگونه متحول شده بود. آخ از دست این یهودیهای کثافت اگر دخالت نمی کردند فرماندار آزادش کرده بود و رفته بود پی کارش. یادم باشه چهار تا یهودی بکشم به انتقام عیسی! شیطان رجیم را دیدي که موش می دواند که عیسی را خورد کند اما عیسی بیدی نبود با این باد ها بلرزد. آن همه شکنجه را تحمل کرد که عشق را ثابت کند. زنده باد عیسی مسیح!»

زنده باد آقای گیبسون! فیلم کم بود که این دوستان هم قاطعی کرده بود. ولی خودمانیم من هم ته دلم یک جورهای شده بودم؟! خیلی چیزها دستگیرمان شد. تازه من دارم میفهمم که این از ما بهتران اهل سیاست چرا می گویند: برای برقاری صلح باید بمب اتم داشت و جنگ راه انداخت تا صلح برقرارماند! وقتی که خود خدا برای اثبات خودش رسولش را در معرض شکنجه های وحشیانه قرا میدهد تا معنویت را مفهومی عمیق بخشد. دیگر از بندگان چه انتظاری میشه داشت. ارتش آمریکا مردم عراق را برای صلح و دموکراسی به صلابه میکشد و آقای بوش مانند یک خادم مومن جلوی پای پاپ زانو میزند. این طرف به راحتی آب خوردن برای خشنودی الله آدم سر میبرند. بعدش لابد دو رکعت نماز شکر به جا می آورند.

برای اثبات اینکه مسیحیت عشق است و صلح، باید چنین صیوعیتی به کار رود و خدا هم دست رو دست میگذازد و تماشا کند. البته مامورش را فرستاد تا به عیسی کمک کند تا صلیبش را به جلجتا برساند. این کفار ملعون آنقدر شکنجه روا داشتند که اشک خدا هم در آمد! قرار از اول همین

بود) و یک قطره فقط یک قطره اشک کافی بود زمین از هم بگسلد. و اگر خدای ناکرده زار و زار گریه می کرد معلوم نبود از کره زمین چیزی باقی میماند. بی جهت نیست که این آخوندهای ما هم خودشان را جر میدهند که بگویند معصیت نکنید تا زلزله نیاید. تو بگو اشک خدا را این خلائق در میآورند و این قطرات به زمین میخورند و زمین از هم میشکافت. نمونه اش همین بم که شب جمعه عوض شکر خدا را به جا آوردن حتمی مشغول معصیت بودند که چنین خدا غضب کرد. ملا های سنی مذهب گفتند آنجا در بم شب قبلش عمر کشان بوده برای همین خدا قاطعی فرمودند. و 40000 هزار نفر قربانی خشم خدا شدند. یا این زلزله مازندران نه شما بگید خلق الله روز جمعه لب دریا جز معصیت مگر کار دیگری میکردند. نمی خواهید بگید که نماز جمعه رفته بودند! بترسید از غضب خدا!

و دیگر اینکه خدا باز برای اثبات خودش این چنین پیروان رسول قبلی اش را به جان رسول جدید می اندازد که لت و پارش کنند. هر چه آن کافر رومی (فرماندار) حیلث کرد که عیسی را نجات دهد اما پیروان موسی جز به مصلوب شدن عیسی راضی نمیشدند. تازه این جا خود خدا هم پدر است. چطور دلش آمد که شاهد آتش و لاش شدن پسرش باشد؟ پس «عاطفه پدری» کجا رفت؟ اصلاً داشت یا نداشت؟ به نظر میرسد نداشت و گر نه مثل قضیه اصحاب فیل مرغان را به سراغ دشمنان فرزندش می فرستاد. هر چند می شود درک کرد که چرا از این کار مضایقه کرد. به هر حال آن جا مسئله خانه اش مطرح بود و این جا عیسی طفل معصوم قرار بود بشود مسیح

و عشق را جاودان سازد. و برود. از طرفی دیگر خدا هم حق دارد! که این چنین با صیوعیت پیامش را بفروشد. وقتی این جانور دو پا (انسان) یک روز پیرامون رسول خدا حلقه میزند و روز دیگر در کمال نامردی خواستار مصلوب شدن همان رسول میشود (مل گیبسون این خصلت زشت آدمیزاده را به تصویر کشیده) این وسط خدا باید که چه کار کند که انسان به دام شیطان نیفتد و به راه راست هدایت شود. هم قوم موسی هم قوم عیسی و هم قوم محمد تا از شان غفلت میکردی به گمراهی میرفتند و خیلی راحت رسول خدا را فراموش می کردند. پس فکر کردید که صدو بیست چهار هزار پیغمبر برای دل خودشان آمدند رفتند نه خیر هر کار خدا حکمتی دارد همین جور کشکی که نیست. عیسی آخرین فرستاده بود به زبان خوش حرف زد و خلائق بلائی سرش آوردند که اشک خدا هم در آمد. برای همین رسول بعدی چنان شمشیر از نیام برکشید که هنوز که هنوز است دارد خون میریزد. و آخر و عاقبت هم «مهدی جان» می آید و آب پاکی روی دست همه میریزد و صغیر و کبیر را با شمشیر به راه راست هدایت می فرمایند و دنیا به آخر میرسد. تازه هنوز شروع مصیبت است که دنیای آخرت تمامی ندارد تا ابدالدهر شکنجه و آتش و میله داغ!

مصائب مسیح تمام شد. آخر سری هم از تو کفنش در آمد و پاک و پاکیزه رفت بهشت، 2000 سالی است که دارد حال میکند. اما مصائب ما تمامی ندارد که بماند آن دنیا هم ادامه میابد. در این دنیا باید امثال آقای گیبسون را تحمل کنیم و در آن دنیا هم آتش

بی خدایان و کمونیستها!



عبدالله شریفی

بی خدایی سابقه به قدمت خدا پرستی دارد. با گذشت زمان، با تحولات جامعه، این دو پدیده متضاد نیز تحول یافته اند. فاکتورهای فراوانی را میتوان بر شمرد که بر تغییر موازنه بین این دو پدیده موثر بوده اند. در این میان از جمله میتوان به رشد مناسبات تولیدی، رشد شهرنشینی و در صدر همه انقلابات و پیشروی علوم در عرصه های گوناگون اشاره کرد. اما با این همه مذهب و خرافات مذهبی در سایه حاکمیت اقلیت استثمارگر جامعه به اشکال متفاوت ابقا و حفاظت شده است. قرن گذشته علاوه بر رشد سریع و سر سام آور تکنولوژی، به لحاظ سیاسی نیز قرن پر تحول بود. دروازه قرن بیستم با انقلاب اکتبر بر روی جهان باز شد. انقلابی که بار بی خدایی آن چنان عظیم بود که نظام جهانی سرمایه را فرسنگها به عقب راند و کل سیستم جهانی تولید خرافات را برای مدتی از تمام مهمات خرافی خلع سلاح کرد. انگیزه خیزش علوم را در سطوح چشمگیری ممکن ساخت. در این قرن بشر به درجاتی از تنوع و تطور ساخت دست خود رسید که در جوامع کهن با قرنهای این مسافت طی نمیشد.

موج وسیع بی خدایی نتیجه مبارزات مردم جهان برای رسیدن به معنای زندگی، برای رهایی و برای بر داشتن مقدرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با تمام افت و خیزها، با تمام نقاط ضعف و قوت خود نورمی جدید از زندگی و آگاهی را در بخشی از جهان به استثمارگران حاکم تحمیل کرد. تلاش بی وقفه بشر برای قابل تحمل کردن شرایط دشوار زندگی، برای رها شدن از قیود خرافات، کنار گذاشتن مذهب و اعتقادات مذهبی بر شئون زندگی بوده است. بر خلاف تصویر پا در هوای

روشنفکرانه، گرایش وسیع و توده ای مردم به بی خدایی و کنار گذاشتن باورهای خرافی نتیجه بحثهای اسکولاستیک و دانشگاهی نبوده است. مردم نسل پس از نسل اعتقادات مذهبی و باور به خدا را در خانه و خیابان، در زندگی خود، به شیوه "توهین آمیز" کنار گذاشته اند. همین مردم عادی شاید دو کتاب فلسفی هم نخوانده باشند. مهم این است که با عمل اجتماعی خود، شرایطی را بوجود آورد که مردم بتوانند باورهای مذهبی و خرافی خود را زیر پا بگذارند. بطور یقین هر قدم به جلو در تاریخ بشر را بدون جدال طبقات بر سر زندگی، نمی توان یافت. به بیانی دیگر رنسانس، انقلابات و تحولات اجتماعی خود محصول جدال انسان محروم و کارکن جامعه است برای رسیدن به زندگی شایسته، اگر جدال طبقات را حذف کنید، رنسانس و تحولات ضد مذهبی هم معنی ندارند. به جامعه ایران امروز نگاه کنید. همه میگویند که جامعه جوان، یعنی نسلی جوان که دارد اکثریت جامعه میشود در حال تقابل روزمره با رژیم حاکم اسلامی است. قوانین و احکام اسلامی را نمی پذیرد و با زندگی خود متضاد میداند. صبح از خواب که بیدار میشود تا شب که سر به بالین میگذازد لحظه به لحظه زندگی در تناقض با حکومت اسلامی است. شادی میخواهد مانعش هستند، رابطه انسانی با همنوع خود را طلب میکند مذهب و حکومت مذهبی سر راهش است. کار و زندگی مرفه میخواهد باز همین مانع را سر راه خود می بیند. و ... آزاد نیست. محروم است و نمی تواند به ابتدایی ترین نیاز خود جواب دهد، این موج وسیع ضد مذهبی را در نسلی بوجود آورده است. توقع این نسل از زندگی، نیاز این نسل به پیشروی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مبنای جدالی است که بی خدایی را بدرست وسیع و توده ای اشاعه داده است.

در سطح جهان، دیگر تصویر انسان از خود و پیرامونش، تصویر مذاهب از انسان نیست. دیگر انسان امروز مانند انسان اولیه موجود ناتوان در مبارزه با قوای طبیعت نیست. دیگر مانند اسلاف خود برای یافتن پرسشهای بی جواب به خدا، بت، اجنه، شیاطین و معجزه پناه نمی برد. دیگر کشیش، کاهن، آخوند و اساطیر، کتب مذهبی محل ارجاع مردم برای تعریف از خود و تصویر سازی از خود نیستند. مذهب با تمام شاخ و برگش مدتهاست تاریخا کارایی خود را از دست داده است. در عصر ما در

عصر اینترنت، در عصر انفورماتیک، جهل و خرافه مذهبی اراجیف و مزخرفگویی بیش نیست که اسباب تسخر میلیونها انسان میباشد. در جهان امروز کسی که اندک عقلی داشته باشد هنگام مرضی به جای دکتر و درمان دنبال دعا و اسپند و میرزا و ملا نمی رود. به این اعتبار اکثریت قابل ملاحظه ای در این کره خاکی بی خدا شده اند. مذهب دیگر با مسالمت و سر خم کردن پذیرفته نمی شود. مذهب آن ظاهر محق و "ضروری" را ندارد که باور مردم باشد و مردم را برای بهره کشی مطیع و سر سپرده و ساکت استثمار کرد و با وعده بهشت و آخرت خمار و بی هوش کرد. مذهب باید موجودیت خود را به اتکا به تاج و تخت و ارتش و ترور و کشتار و قانون و مناسبات ظالمانه و خشن حفظ کند. اگر مذاهب هنوز به عمر خود ادامه میدهند، که متأسفانه خارج از انتظار وجود دارند، بصورت سیاست و دخیل در عالم سیاست و زندگی و سرنوشت جامعه وجود دارند. یا حکومت هستند و حکم میکنند و با ارباب و کشتار و سرکوب به جان جامعه میفتند، یا اگر در حاکمیت نیستند، راه صافکن کثیفترین حکومتها میشوند. به این معنی اکثریت جامعه نه سیاست، بلکه در مقابل آن قرار دارند. نگاهی به دنیا بیندازید و بگویید در اروپا و آمریکا در آسیا و استرالیا در بخش وسیعی از آفریقا باید چند درصد مردمی که به مدارس و علوم دسترسی پیدا میکنند به روال سابق مذهبی و هم چنان راضی و سر سپرده یوغ مذهب را بر گردن خود میاویزند.

بی خدایی و قدم بعدی؟ این حال باز هم میبینیم که جامعه بر مبنای استثمار توده کارکن همچنان در دست اقلیتی باقی است. عجز و ناتوانی در تغییر مناسبات موجود، پایه خرافاتی جدید است که انسان امروز را در بند خود اسیر کرده است. بر این پایه است که طبقات حاکمه اسطوره جاودانگی خود را زمره میکنند. در نظام حاکم معاصر تعریف انسان مجرد و اتمیزه شده، بی حقوق کردن بشر با تعریف حقوق بشر و مدنی و غیره که با آن مواجهیم برای همین منظور است. این تصویر را باید شکست، برای شکست دادن این تصویر، بی خدایی به تنهایی کافی نیست، بی خدایی و رها شدن از باورهای پوسیده خوب است اما قرار است این باور زندگی را راحت تر کند. فایده اینکه اعتقادات بی سروته و کندیده را در مورد خود و زندگی را کنار گذاشت باید منشا تغییرات و دگرگونی باشد.

قرار نیست که بی خدا بود و به وضع موجود تن داد. تمام داستان بر سر امکان تغییر و تحول است. پس چرا با وجود بی خدایی وسیع و توده ای، باز هم بهره کشی و استثمار هم چنان باقی است؟ این جا است که به سطحی دیگر از بی خدایی میرسیم. بی خدایانی که که وضع موجود را تحمل نمیکنند. برای رسیدن به زندگی واقعی، دنیای دیگری میخواهند. دنیایی که مبنای آن خوشبختی و سعادت انسان است. ما به کمونیستها میرسیم.

این خواست و نیاز انسانی برای زندگی بهتر ما را از ماتریالیسم عامی به ماتریالیسم پیکارجو میرساند. معلوم شد حتی با رها شدن فردی از باورهای خرافی و مذهبی هنوز نیاز به تحول و دگرگونی بر سر جای خود باقی است. بی خدایی وسیع قرار نیست که نقطه پایان کار باشد قاعدتا بی خدایی باید منشا اثر تغییر و تحول زندگی مردم شود. و این هدف با ارتقا دادن بی خدایی تا سطح سیاست را پیش روی ما قرار میدهد. تغییر زندگی انسانها پایه اصلی جدالی طبقاتی است که باید کمونیستها در راس آن قرا بگیرند. برای این هدف حزب بسازند و میلیونها انسان را حول پرچم خود متحد کنند. بی خدایان وسیع را به صف خود فرا بخوانند و به این نبرد بر سر زندگی پایانی مثبت بدهند. این همان تلاشی است که حزب کمونیست کارگری در دستور کار خود دارد.

و سر انجام ...

با این تفاسیل جای خود دارد که تمام کسانی که خود را بی خدا تعریف میکنند، فراخواند که با این تعریف از خود راضی نشوند و به سطحی دیگر از بی خدایی قاطع بپیوندند. اگر قرار است که در تفسیر جامعه زمین گیر نشویم و برای تغییر آن اقدام کنیم، باید برای این تغییر برنامه داشت، متشکل بود و متحد شد. صف پراکنده و میلیونی بی خدایی و ضد مذهب کنونی در ایران زمانی میتواند قدرت اجتماعی شود که پرچم داشته باشد که متحد و متشکل باشد. حزب کمونیست کارگری آن دستاورد و امکانی است که باید حول آن متشکل شد. و برای رهایی از شر مذهب و خرافه مبارزه کرد. بقول منصور حکمت "... تصرف قدرت سیاسی حلقه واسط گذر از تفسیر دنیا به تغییر دنیا است..." باید قدرت شد تا بتوان به تغییرات و پیشرفت زندگی میلیونها انسان نیازمند زندگی بهتر مادیت بخشید.